

یو مان



برگردان پارسى

سپیده دم

پیش درآمد

"سپیده دم" برگردانی از "نسک سپنتا" (کتاب مقدس) به پارسی است؛ هم اکنون کار بر روی ترجمه "پیمان نو" (عهد جدید) از متن اصلی یونانی به پارسی در حال انجام است. در این میان ترجمه مژده یوهان (انجیل یوحنا) به پایان رسیده که در پیش روی شما است. سپیده دم بر به کارگیری واژگان و اصطلاحات پارسی پافشاری می کند، و تا آنجا که شدنی و ممکن بوده از به کار بردن واژگان و اصطلاحات بیگانه پرهیز نموده است. بایستی توجه داشت که این پرهیز به معنای دشمنی با زبان ها دیگر نبوده و نیست. چنانکه هر زبانی دارای جایگاهی ارزشمند است؛ و وام گرفتن از زبان های دیگر چه بسا که سودمند و مایه رشد زبان ها است. اما هنگامی که سخن از ترجمه متن و نوشتاری همچون نسک سپنتا به پارسی به میان می آید، باید به این نکته توجه داشت که وام واژه های عربی دارای تاریخچه و پیوندی طولانی با اسلام و مفاهیم و درون مایه های آن هستند. این مفاهیم در ذهن خوانندگان پارسی در بسیاری موارد یادآور شریعت و مناسکی است که با مسیحیت و تعاریف آن نا مرتبط هستند.

برای اطلاعات بیشتر به تارنمای سپیده دم مراجعه کنید

[سپیده دم - مژده خوش مسیح برای پارسی زبانان | انجیل فارسی \(sepeedehdam.com\)](http://sepeedehdam.com)

واژه نامه

آ

ارچه: مخفف اگرچه، هرچند.

ارزگران: صرافان

ارش: واحدی است از آرنج تا سر انگشت

آزار تازیدن، آزار تاختن: مانند

صیاد از پی آزار کسی رفتن. (به

ویژه به خاطر مذهب و باور)

اسپنج: اسفنج، ابر

اشنان: نوعی گیاه، زوفا

آمایش: آمادگی

آموزه: تعلیم

اندروای: در هوا، سرگشته

آوند: ظرف، دلو

ب

بزه گر شناختن: محکوم

شناختن، محکوم کردن

بستاه شدن، بستاه کردن:

منکر شدن، تکذیب کردن

بشگیر: حوله

بوی افزار: ادویه

بیک: لیک. ولی. ولکن. لکن.

ولیکن. اما.

بیوگ: عروس

بیوگانی: عروسی

پ

پرواسیدن: مسح کردن، تدهین

کردن، روغن مالیدن

پیمایش: اندازه، پیمانه، متریت

ت

توانکاری: اختیار، اتوریته

ج

جشن بازسپاری: عید وقف

جشن سرآورده ها: عید خیمه ها

چ

چلیپ آویز کردن: مصلوب

کردن

خ

خستو شدن، خستو گردیدن:

اعتراف کردن

د

داربو: چوب عود

درسپاردن: تسلیم کردن،

خیانت کردن

دشمنیاری: خیانت

دینکرد: شریعت، قانون دینی

ر

روان: روح

ز

زهدان: رحم، بچه دان

زهی: آفرین، ادای تحسین

س

سپنتا روان: روح القدس

سپنتاگین کردن: تقدیس کردن

سپوختن: چیزی را در چیزی

بعنف و تعدی و زور فروبردن و

برآوردن، نیزه زدن

ف

فروآب کردن: غسل تعمید دادن

ک

کرخت تنان: مفلوجان، فلج ها

کیسر: قیصر

گ

گیلا: ناحیه جلیل

ل

لرزهوشان: مبتلایان به صرع

م

ماره: سکه پول

موبدسالار: کاهن اعظم

موسه: موسی

میان سرا: حیاط، صحن

مینوی: روحانی

ن

نابکاری: زنا کاری

نمار کردن: اشاره کردن

نهانواره: تمثیل

نیامچینی: ختنه

و

ونکه: بلکه، اما، لیک، منتها،

ولی، ولیک، ولیکن

ه

همو: همان او، هم او

هنگامه: ساعت

هوده: حق، امتیاز

ی

یسو: عیسی

یوهان ۱ در آغاز

۱ در آغاز سخن بود، و سخن با خدا بود، و سخن خدا بود. ۲ او در آغاز با خدا بود. ۳ همه چیز از او به هستی آمد، و بی او هیچ پدید نیامده است که هستی بدارد. ۴ در او زندگی بود و آن زندگانی، فروغ آدمیان بود. ۵ و آن فروغ در تاریکی می درخشید، و تاریکی بر آن چیره نشده است.

فروغ راستین

۶ مردی آمد که از نزد خدا فرستاده شده بود، نامش یوهان بود. ۷ او بهر گواه آمد، تا درباره آن فروغ گواه دهد، تا همه به دستاويز او باور بیاورند. ۸ او آن فروغ نبود، و نه آمد تا درباره آن فروغ گواه دهد.

۹ آن فروغ راستین، که همه آدمیان را روشن می کند، به جهان می آمد. ۱۰ او در جهان بود، و جهان از او پدید آمد، و جهان او را نشناخت. ۱۱ او بر دارایی خویش آمد، و مردم خودش او را نپذیرفتند. ۱۲ هرچند، به هرکس که او را پذیرد، ایشان را این هوده داده که فرزندان خدا باشند، آنانی که به نام او باور می دارند، ۱۳ که نه از خون، نه از خواسته تن، نه از خواسته آدمی، و نه از خداوند زاده شده اند.

سخن در میان ما زیست

۱۴ و سخن تن گردید و در میان ما چادر زد، و ما شکوه او را دیدیم، شکوهی درخور پسر یگانه از پدر، سرشار از بخشندگی و راستی. ۱۵ یوهان درباره او گواه می دهد و فریاد برآورده، می گوید، «این است آن کس که می گفتم: "پس از من می آید، بر من برتری دارد، زیرا که پیش از من او بوده است."» ۱۶ چون از پُری او ما همه بهره مند شدیم، بخشش بر بخشش. ۱۷ زیرا دینکرد به دست موزه داده شد؛ بخشش و راستی از یسو

مسیح آمد. ۱۸ هیچکس هرگز خدا را ندیده است؛ آن پسر یگانه ای که خداست، همان که در آغوش پدر است، او را شناسانیده است.

پیام یوهان فروآبگر

۱۹ و این است گواه یوهان، آنگاه که یهودیان از اورشلیم، موبدان و لایوان را نزد او فرستادند، تا از او بپرسند، «تو کیستی؟» ۲۰ و او پذیرفت و خودداری نکرد، و نه خستو گردید: «من مسیحا نیستم.» ۲۱ و از او پرسیدند، «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» و او می گوید، «نیستم.» «آیا آن پیامبری؟» و او پاسخ داد، «نه.» ۲۲ پس بدو گفتند، «کیستی؟ تا پاسخی برای آنان که ما را فرستادند ببریم؛ درباره خودت چه می گویی؟» ۲۳ او می گوید، «من آوای آن خروشنده در بیابانم، که می گوید راه خداوندگار را هموار کنید.» چنانکه ایسایای پیامبر فرمود.

۲۴ و آنها از فریسیان بر فرستاده شده بودند. ۲۵ و از او پرسیدند و بدو گفتند، «اگر تو مسیحا نیستی، نه الیاس، و نه آن پیامبر، پس چرا فروآب می کنی؟» ۲۶ یوهان پاسخ داد و می گوید، «من با آب فروآب می کنم؛ گرچه در میان شما کسی ایستاده که شما نمی شناسید، ۲۷ همو که پس از من می آید، و من شایسته گشودن بند کفشش نیستم.» ۲۸ اینها در بتانیا رخ داد، آن سوی اردن، همانجا که یوهان فروآب می کرد.

بنگر، بره خداوند را

۲۹ فردای آن روز، او یسو را می بیند که به نزدش می آید، و یوهان بدو می گوید، «بنگر بره خداوند را، که گناه از جهان بر میگیرد! ۳۰ او همان است که درباره اش گفتم، پس از من مردی می آید، که بر من برتری دارد، زیرا پیش از من او بوده است. ۳۱ من او را نمی شناختم، و نه تا او بر اسرائیل

هویدا شود، آمده ام و به آب فروآب می دهم.»
۳۲ و یوهان گواه داده می گوید، «روان را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او برجای بماند. ۳۳ و من او را نمی شناختم؛ بیک همان که مرا فرستاده که با آب فروآب دهم، همو مرا گفت، بر آن کس که بینی روان بر او فرود آید و بر او بماند، او همان است که با سپنتا روان فروآب می دهد. ۳۴ و من او را دیده ام و گواه داده ام که او پسر خدا است.»

یسو نخستین شاگردانش را فرا می خواند

۳۵ فردای آن روز، دگر بار یوهان، با دو تن از شاگردانش ایستاده بود. ۳۶ و به یسو که می گذشت نگریسته، می گوید، «بنگر بره خداوند را!» ۳۷ و آن دو شاگردش گفته او را شنیدند، و پیرو یسو رفتند. ۳۸ پس یسو روی برگردانیده، و چون دید که از پی او می آیند، بدیشان می گوید، «چه می جویید؟» و آنان به او گفتند، «راپی، (که در برگردان، "استاد" را چنین گویند)، کجا می مانی؟» ۳۹ و یسو به آنان می گوید، «بیایید و خواهید دید.» پس برفتند و دیدند کجا می ماند؛ و آن روز را با او سپری کردند. هنگامه دهم از روز بود. ۴۰ آندریا، برادر سیمون پترو، یکی از همان دو شاگرد بود که یوهان را شنیده، و از پی او رفته بود. ۴۱ و او نخست برادر خود سیمون را می یابد، و به او می گوید، «ما مسیحا، (که برگردان آن "پرواسیده شده به روغن خوشبوی" است)، را یافتیم.» ۴۲ و او را به نزد یسورهنمود کرد. و یسو چون او را نگریست، گفت، «تو سیمون پسر یوهان هستی؛ که کیفا خوانده خواهی شد.» (و کیفا به چم سنگ است.)

زیر درخت انجیر

۴۳ فردای آن روز یسو بر آن شد که به گلیلا برود. و فیلیپ را می باید و بدو می گوید، «پیرو من بیا.» ۴۴ اینگاه فیلیپ از بتسایدا، همان شهر آندریا و پترو بود. ۴۵ و فیلیپ، ناتانیل را می یابد و بدو می گوید، «همانکس که موسه و همینگونه پیامبران از او در آیین نوشتند را یافته ایم، یسوی نازری، پسر یوسف.» ۴۶ و ناتانیل بدو گفت، «مگر می شود که از نازره هم چیز نکوی بیاید؟» و فیلیپ بدو می گوید، «بیا و ببین.» ۴۷ آنگاه چون یسو دید که ناتانیل به نزدش می آید، درباره او گفت، «بنگر یک اسرائیلی راستین را، که در او هیچ نیرنگ نیست.» ۴۸ و ناتانیل بدو می گوید، «مرا از کجا می شناسی؟» و یسو پاسخ داد و بدو گفت، «پیش از آنکه فیلیپ تو را بخواند، آنگاه که زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم.» ۴۹ ناتانیل پاسخ داد، «استاد، تو پسر خدایی؛ تو پادشاه اسرائیل هستی.» ۵۰ یسو پاسخ داد و بدو گفت، «چون به تو گفتم که زیر درخت انجیر تو را دیدم، باور می کنی؟ چیزهایی بزرگتر از اینها خواهی دید.» ۵۱ و بدو می گوید، «براستی، براستی، به شما می گویم، خواهید دید که آسمان گشوده شده و فرشتگان خدا بر پسر آدم فراز و فرود می آیند.»

یوهان ۲

جشن پیوند در کانا

۱ و در روز سوم در کانا ی گلیلا بیوگانی بر پا بود، و مادر یسو آنجا بود. ۲ پس یسو و شاگردانش هم به بیوگانی فراخوانده شده بودند. ۳ و چون می به کاستی آمد، مادر یسو بدو می گوید، «می ندارند.» ۴ و یسو او را می گوید، «بانو، به من و تو چه کار است؟ هنگامه من هنوز فرا نرسیده است.» ۵ مادرش به بندگان می گوید، «هرآنچه شما را گوید، انجام دهید.» ۶ اینگاه شش سبوی سنگی، به

فراخور آیین پاکسازی یهودیان، در آنجا گذارده شده بود، و هر یک گنجایش دو یا سه پیمایش (متریت) را داشت. ۷ یسو به آنان می گوید، «سبوها را از آب پر کنید.» و آنها را تا لبه پر کردند. ۸ آنگاه به آنان می گوید، «اینک اندکی بیرون آورید و نزد سرمهماندار ببرید.» پس ببرند. ۹ و آنگاه سرمهماندار آب می شده را چشید، و او نمی دانست که آن می از کجا آمده است، (هرچند بندگان که آب را کشیده بودند می دانستند،) سرمهماندار داماد را فرا می خواند، ۱۰ و به او می گوید، «هر آدمی نخست می خوش را می گمارد، و آنگاه که مست شدند، می پست را می آورد؛ تو هرچند، تا اینگاه می خوش را نگاه داشته ای!» ۱۱ این آغاز نشانه ها را، یسو در کانای گلیلا انجام داد، و شکوه خویش را نمایان ساخت، و شاگردانش به او باور آوردند.

یسو پرستشگاه را پاک می سازد

۱۲ از پس این یسو به کاپرنیوم سرازیر شد، و او و مادرش و برادرانش و شاگردانش، روزهایی چند در آنجا ماندند.

۱۳ و پس یهودیان نزدیک بود، پس یسو به اورشلیم فراز رفت. ۱۴ و در پرستشگاه کسانی را یافت که در فروش گاوهای نر و گوسفندان و کبوتران بودند، و ارزگران هم نشسته اند. ۱۵ پس تازیانه ای از ریسمان بساخته، همه را از پرستشگاه برون راند، و به همینگونه نیز گاوهای نر و گوسفندان را بیرون کرد؛ و ماره های ارزگران را بریخت، و میزها را واژگون ساخت. ۱۶ و به آنان که کبوتر می فروختند گفت، «اینها را از اینجا ببرید، خانه پدر مرا بازارگاه مسازید.» ۱۷ شاگردانش به یاد آوردند که نوشته شده است: "شور خانه تو مرا همچون آتش خواهد خورد."

۱۸ پس یهودیان پاسخ دادند و بدو گفتند، «از این رو که چنین کارهایی می کنی، چه نشانه ای به ما می نمایی؟» ۱۹ یسو پاسخ داد و به آنها گفت، «این پرستشگاه را ویران کنید، و من در سه روز آن را بر پا خواهم کرد.» ۲۰ سپس یهودیان گفتند، «این پرستشگاه در پاس چهل و شش سال ساخته شد، و تو سه روزه آن را بر پا می کنی؟» ۲۱ هرچند او درباره پرستشگاه پیکر خودش سخن می گفت.

۲۲ پس آنگاه که از مردگان بر خاسته شد، شاگردانش به یاد آوردند که این را گفته بود، و بر نوشتار و سخنی که یسو گفته بود باور آوردند. ۲۳ پس آنگاه که برای پسخ در اورشلیم بود، در هنگام جشن، بسیاری با دیدن نشانه هایی که انجام می داد، به نام او باور آوردند. ۲۴ از سوی خویش هرچند، یسو خود را به آنها نسپرد، چون همه را می شناخت. ۲۵ و زیرا نیازی نداشت که کسی درباره آدمی گواه دهد؛ چرا که خود نیک می دانست که درون آدمی چه بود.

یوهان ۳

یسو و نیکودموس

۱ اینک مردی بود از فریسیان، به نام نیکودموس، یکی از پیشوایان یهودیان؛ ۲ او شبانه نزد یسو آمد و به او گفت، «استاد، می دانیم که از سوی خداوند، همچون آموزگاری آمده ای، چرا که هیچکس نمی تواند چنین نشانه هایی انجام دهد که تو به انجام می رسانی، مگر آنکه خدا با او باشد.» ۳ یسو پاسخ داد و او را گفت، «براستی، راستی به تو می گویم، تا کسی از نو زاده نشود، نمی تواند پادشاهی خداوند را ببیند.»

۴ و نیکودموس بدو می گوید، «آدمی که سالخورده است، چگونه می تواند زاده شود؟ او که نمی تواند دوباره به زهدان مادرش برگردد و

زاییده شود، می تواند؟» ۵ یسو پاسخ داد، «براستی، براستی، به تو می گویم، تا کسی از آب و روان زاده نشود، نمی تواند به پادشاهی خداوند درون شود.

۶ آنچه از تن زاده شود، تن است؛ و آنچه از روان زاده شود، روان است. ۷ شگفت مدار که تو را گفتم، "بایستی از نو زاده شوید." ۸ باد هر کجا که بخواهد می وزد، آوایش را می شنوی، و نمی دانی از کجا می آید، و به کجا می رود؛ این چنین است هرکس که از روان زاده شود.» ۹ نیکودموس پاسخ داد و بدو گفت، «اینها چگونه می تواند باشد؟» ۱۰ یسو پاسخ داد و او را گفت، «تو آموزگار اسرائیل هستی، و اینها را نمی دانی؟» ۱۱ براستی، براستی، تو را می گویم که ما از آنچه دیده ایم سخن میگوئیم، و از آنچه دیده ایم گواه می دهیم؛ و شما گواه ما را نمی پذیرید. ۱۲ اگر از چیزهای زمینی باشما سخن گفتم، و شما باور نمی کنید، پس چگونه باور خواهید کرد، اگر از چیزهای آسمانی با شما بگویم؟ ۱۳ هیچ کس به آسمان فراز نرفته است، مگر او که از آسمان فرود آمده است، که او همان پسر آدمی است. (که در آسمان است.) ۱۴ و همان گونه که موسه آن مار را در بیابان برافراشت، پسر آدمی نیز باید برافراشته شود، ۱۵ تا هر که به او باور آورد، زندگانی جاویدان داشته باشد.»

چون خداوند مهربان است

۱۶ «زیرا خداوند جهان را چنان دوست داشت، که پسر یگانه خویش را بداد، تا هر که به او باور آورد نیست نگردد، و نکه زندگانی جاودان یابد. ۱۷ زیرا خدای، پسر خویش به جهان نفرستاد که جهان را داوری کند، و نکه او را فرستاد تا جهان از او رستگار گردد. ۱۸ آنکه به او باور دارد داوری نشده است؛ گرچه آنکه به او باور ندارد هم اکنون

داوری شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا باور نیاورده است. ۱۹ اینگاه دادرسی این است، که آن فروغ به جهان آمده است، و آدمیان تاریکی را بیشتر از روشنایی دوست داشتند، چرا که کردارشان پلید بود. ۲۰ زیرا هر آنکه بدی را به جای می آورد از روشنایی بیزار است و نزد روشنایی نمی آید، مبادا کارهایش نمایان گردد. ۲۱ هر چند آنکه راستی را به انجام می آورد نزد روشنایی می آید، تا که کارهایش چنان آشکار شود که در خدا انجام شده است.»

گواه یوهان درباره یسو

۲۲ پس از اینها، یسو با شاگردانش به سرزمین یهودیه فرا آمد، و به همراه آنها در آنجا بمانده، و فروآب می کرد. ۲۳ و یوهان هم در آینون، در نزدیکی سالیم فروآب می کرد، زیرا در آنجا آب های فراوان بود، و مردم می آمدند و فروآب می گرفتند. ۲۴ چرا که یوهان هنوز به زندان نیافتاده بود. ۲۵ پس جستاری میان شاگردان یوهان و یک یهودی درباره آیین پاکسازی در گرفت. ۲۶ و آنها نزد یوهان آمده و بدو گفتند، «استاد، آنکه با تو در آن سوی اردن بود، و تو بر او گواه دادی، بنگر که او فروآب می دهد، و همگان نزد او می آیند.» ۲۷ یوهان پاسخ داد و گفت، «آدمی، هیچ نتواند بدست آورد، هیچ چیز، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من گواه دارید، که گفتم، "من مسیحا نیستم، و نکه پیشاپیش او فرستاده شده ام." ۲۹ آن داماد است که بیوگ را دارد؛ اینگاه آن دوست داماد که ایستاده و به او گوش می دهد، از شنیدن آوای داماد بسیار شادی می کند. از همین روی، شادی من نیز برآورده شده است. ۳۰ بایستی او فزونی یابد، و من کاستی یابم.

۳۱ آنکه از بالا می آید، فرای همه است. آنکه از زمین است، زمینی است، و از چیزهای زمینی سخن می گوید. آنکه از آسمان می آید، فرای همه است. ۳۲ او آنچه که دیده و شنیده است را گواه می دهد؛ و گواه او را هیچکس نمی پذیرد. ۳۳ هرکه گواه او را پذیرفته است، مَهر خود را بر این نهاده که خداوند راستین است. ۳۴ چون کسی که خدا فرستاده است، گفتارهای خدا را می گوید، چرا که او روان را بی اندازه می دهد. ۳۵ پدر پسر را دوست دارد، و همه چیز را به دست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر باور دارد زندگانی جاودان دارد؛ هرچند آنکه پسر را نافرمانی کند، زندگانی را نخواهد دید، و نکه خشم خدا بر او ماندگار می گردد.»

یوهان ۴

یسو و زن سامری

۱ چون آنگاه خداوندگار دانست که فریسیان شنیده اند که یسو بیش از یوهان شاگرد می پرورد و فروآب می کند. ۲ (هرچند یسو خود فروآب نمی داد، و نکه شاگردانش بودند.) ۳ یهودیه را رها کرده و دگر باراهی گلیلا شد. ۴ و بایسته بود که از سامریه بگذرد. ۵ پس به شهری از سامریه به نام سوخار آمد، نزدیک تکه زمینی که یاکوب، به پسرش یوسف داده بود. ۶ و چاه یاکوب در آنجا بود. پس یسو، خسته از رهنوردی، بر کنار چاه نشسته بود. کمابیش هنگامه ششم از روز بود.

۷ آنگاه زنی از سامریه برای آب کشیدن می آید، یسو به او می گوید، «**مرا آب بده.**» ۸ زیرا شاگردانش به شهر رفته بودند تا خوراک بخرند. ۹ پس زن سامری بدو می گوید، «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می

خواهی؟» (زیرا یهودیان با سامریان داد و ستد ندارند.) ۱۰ یسو پاسخ داد و بدو گفت، «**اگر ارمغان خدا را در می یافتی، و آن کیست که به تو می گوید، "مرا آب بده"، تو از او می خواستی، و او تو را آب زنده می داد.**» ۱۱ زن بدو می گوید «سرورم، هیچ آوندی نداری و چاه ژرف است؛ پس آب زنده از کجا داری؟ ۱۲ نکند تو از پدر ما یاکوب بزرگتری، که این چاه را به ما داد و هم خود از آن نوشید، هم پسرانش، و هم دام هایش؟» ۱۳ یسو پاسخ داد و بدو گفت، «**هرکس از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد؛ ۱۴ هرچند هرکس از آبی که من به او خواهم داد بنوشد، دگر هرگز تشنه نخواهد شد. و نکه، آبی که به او خواهم داد درون او چشمه آبی خواهد شد، که تا زندگانی جاودان می جوشد.**»

۱۵ زن بدو می گوید، «سرورم، از این آب به من بده، که نه تشنه شوم، و نه اینجا بیایم تا آب بکشم.» ۱۶ بدو می گوید، «**برو، شوهرت را بخوان و به اینجا بیا.**» ۱۷ زن پاسخ داد و به او گفت، "شوهری ندارم." یسو به او گفت، «**بدرستی گفتی که "شوهری ندارم."** ۱۸ چون پنج شوهر داشته ای، و اکنون آنکه داری، شوهر تو نیست؛ این را راست گفتی.» ۱۹ زن بدو می گوید، «سرورم، می بینم که پیغمبر هستی. ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می کردند، و شماها می گوید جایی که باید در آن پرستش کرد در اورشلیم است.»

۲۱ یسو به او می گوید، «**مرا باور کن، ای زن، هنگامه ای فرا می رسد که پدر را، نه در این کوه، و نه در اورشلیم پرستش خواهید کرد.** ۲۲ شما آنچه را نمی شناسید می پرستید؛ ما آنچه را می شناسیم می پرستیم، زیرا رستگاری از یهودیان است. ۲۳ و نکه هنگامه ای می رسد که همین اکنون است، که پرستندگان راستین، پدر را در

فرستادم تا آنچه که رنجش را نکشیده اید درو کنید؛ دیگران رنج بردند، و شما بر رنج آنان در آمدید.»

سامریان بسیاری باور می آورند

۳۹ و از آن شهر، بسیاری از سامریان، از سخن آن زن که گواه می داد " هر آنچه کرده ام را به من بگفت،" به یسو باور آوردند. ۴۰ و هنگامی که سامریان نزد او می آمدند، از او می خواستند که با آنها بماند، پس او دو روز آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر، از سخن خود او باور آوردند؛ ۴۲ و به آن زن می گفتند، «دیگر برای گفته تو نیست که باور داریم؛ زیرا خودمان شنیده ایم، و می دانیم که او به راستی رهاننده جهان است.»

یسو پسر یک درباری را درمان می کند

۴۳ آنگاه از پس آن دو روز، او از آنجا به گلیلا بر آمد. ۴۴ زیرا یسو خود گواه داده بود که «پیامبر در زادبوم خود، ارجی ندارد.» ۴۵ آنگاه چون به گلیلا آمد، گلیلیان او را پذیرفتند، زیرا دیده بودند چه کارهایی در اورشلیم به هنگام جشن انجام داده بود؛ از آن رو که خودشان هم به جشن رفته بودند.

۴۶ پس او باز به کانای گلیلا فرا آمد، همان جا که آب را می ساخته بود. و در آنجا یکی درباری بود که پسرش در کاپرنیوم بیمار بود. ۴۷ و او چون شنید که یسو از یهودیه به گلیلا آمده است، نزد او رفته و خواهش کرد که بر آید و پسرش را درمان کند. زیرا او در آستانه مرگ بود. ۴۸ پس یسو بدو گفت، «مگر اینکه نشانه ها و شگفتی ها را ببینید، دگر باور نخواهید آورد.» ۴۹ آن درباری به یسو میگوید، «سرورم، پیش از آنکه بچه ام بمیرد بیا.» ۵۰ یسو به او می گوید، «برو، پسرت زنده می

روان و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر چنین کسانی را می جوید که او را پرستند. ۲۴ خداوند روان است، و آنانی که او را می پرستند، باید در روان و راستی پرستش کنند.» ۲۵ زن بدو می گوید، «می دانم که مسیحا (همو که پرواسیده شده نامیده می شود)، می آید، آنگاه که او بیاید، همه چیز را بر ما آگهی دهد.» ۲۶ یسو به او می گوید، «من که با تو سخن می گویم، همانم.»

شاگردان بازگشتند و در شگفت شدند

۲۷ و همانگاه شاگردانش آمدند، و در شگفت شدند که با زنی سخن می گوید؛ هرچند هیچ یک نگفت، "چه می جویی؟" یا، "چرا با او سخن می گویی؟" ۲۸ پس آن زن، کوزه خویش بر جای نهاد، و به شهر رفته، مردم را می گفت، ۲۹ «بیایید، مردی را ببینید که هر آنچه کرده ام را به من بگفت. مگر که او مسیحا است؟» ۳۰ پس آنان از شهر برون گشتند و نزد یسو می آمدند.

۳۱ در این میان شاگردان از او خواهش کرده، می گفتند، «استاد، چیزی بخور.» ۳۲ و او به آنان گفت، «من خوراکی برای خوردن دارم که شما نمی دانید.» ۳۳ پس شاگردان به یکدیگر می گفتند، «مگر کسی چیزی برای او آورد تا بخورد؟» ۳۴ یسو به آنها می گوید، «خوراک من این است که کام آنکه مرا فرستاده برآورم، و کار او را به فرجام رسانم. ۳۵ آیا شما نمی گوید که، هنوز چهار ماه دگر هست، و سپس هنگام درو فرا می رسد؟ بنگرید، به شما میگویم، چشمانتان را برافرازید و کشتزارها را ببینید، که هم اکنون سپیدند و آماده برداشت! ۳۶ او که درو می کند مزدی می گیرد و میوه ای برای زندگانی جاودان گرد می آورد، تا او که می کارد و او که می درود باهم شادمان باشند. ۳۷ زیرا در این باره این گفته درست است که "یکی می کارد، و دیگری می درود." ۳۸ من شما را

ماند.» و آن مرد به سخنی که یسو به او گفت باور داشت، و راهی شد.

۵۱ پس همانگاه که می رفت، در راه بردگانش با او رویاروی شدند، و گفتند که پسرش زنده است. ۵۲ پس او از آنها هنگامه ای که پسرش تندرستی یافته بود را جویا شد، و ایشان بدو گفتند، «دیروز به هنگامه هفتم روز، تب او را رها کرد.» ۵۳ از این روی آن پدر دانست که این به همان هنگامه بود که یسو بدو گفته بود، «**پسرت زنده می ماند.**» و او خود باور آورد، و همچنین همه خانوارش. ۵۴ اینک این دومین نشانه ای بود که یسو، چون از یهودیه به گلیلا آمد به انجام رسانید.

یهوهان ۵

یسو در آبگیر بتزدا، مردی را درمان می کند

۱ پس از اینها، یهودیان را جشنی بود، و یسو به اورشلیم رفت. ۲ اینگاه در اورشلیم در نزدیکی "دروازه گوسفند" آبگیری است که به هبری "بتزدا" خوانندش، و آن را پنج ایوان باشد. ۳ و در آنها گروهی بسیار از بیماران، کوران، لنگان و کرخت تنان، دراز می کشیدند. و چشم به راه جنبش آب بودند. ۴ زیرا هر از گاه فرشته ای به آبگیر فرود می آمد، و آب را هم می زد؛ پس هرکه نخست پس از جنبش آب درون می شد، از هر بیماری که داشت، پاک می گشت. ۵ اینگاه در آنجا مردی بود، که سی و هشت سال به زمینگیری می گذراند. ۶ چون یسو او را دراز افتاده دید، و دانست که زمان بسیاری است که بدین سان است، به او می گوید، «**می خواهی تندرست شوی؟**» ۷ آن ناتوان پاسخ داد، «سرورم، کسی را ندارم، تا آنگاه که آب می جنبد، مرا به درون آبگیر اندازد، همانکه من می رسم، کس دیگری پیش از من فرود می آید.» ۸ یسو بدو می گوید،

«**برخیز، بستر خویش برگیر، و راه برو.**» ۹ و آن مرد هماندم تندرست گشته، بستر خویش برگرفت و گام برداشت. گرچه آن روز سبات بود. ۱۰ پس یهودیان به آن مرد بھی یافته می گفتند، «سبات است، و بر تو روا نیست که بستر خویش برگیری.» ۱۱ او هرچند، به آنها پاسخ داد، «او که مرا خوب ساخته، همو به من گفت، "**بستر خویش برگیر و راه برو.**"» ۱۲ پس از او پرسیدند، «آن مرد که تو را گفته "**برگیر و راه برو**" کیست؟» ۱۳ مرد بھی یافته هرچند، نمی دانست او که بود، چون یسو همچنان که انبوه مردم آنجا بودند، ناپدید شده بود. ۱۴ از پس اینها، یسو او را در پرستشگاه می یابد و بدو می گوید، «**بنگر که تندرست شده ای؛ دگر گناه مکن، که بدتر از این تو را پیش نیاید.**» ۱۵ آن مرد برفت و به یهودیان گفت که، آن کس که درمانش کرده یسو بوده است.

پدر و پسر

۱۶ و بدین روی، یهودیان یسو را آزار می کردند، زیرا در روز سبات چنین کارهایی انجام می داد. ۱۷ و یسو به آنها پاسخ داد، «**پدر من تا هم اکنون کار می کند، و من نیز کار می کنم.**»

۱۸ پس از همین رو، یهودیان بیش از پیش در پی کشتن او بر آمدند، زیرا نه تنها سبات را می شکست، و نکه خدای را نیز پدر خویش می خواند، و خود را برابر با خدا می کرد.

۱۹ پس یسو پاسخ داد و به آنها می گفت، «**براستی، براستی، به شما می گویم، پسر از خود نمی تواند کاری کند، مگر آنکه آنچه پدر انجام می دهد را ببیند؛ زیرا هر آنچه او می کند، پسر نیز به همانسان انجام می دهد.**» ۲۰ چون پدر، پسر را دوست می دارد، و هر آنچه می کند به او می نماید، و کارهایی بزرگتر از اینها نیز به او خواهد نمایاند تا

به شگفت آید. ۲۱ زیرا همان گونه که پدر مردگان را بر می خیزاند و به آنها جان می بخشد، پسر نیز به هر که بخواهد، جان می بخشد. ۲۲ چون نه تنها پدر کسی را داوری نمی کند، و نه همه داوری را نیز به پسر سپرده است. ۲۳ تا همه پسر را ارج نهند، همانگونه که پدر را ارج می نهند. آنکه پسر را ارج نمی گذارد، پدری که او را فرستاده را نیز ارج نمی نهد.

۲۴ براستی، براستی، به شما می گویم، هرکه سخن مرا می شنود، و به آنکه مرا فرستاده باور می آورد، زندگانی جاودان دارد و به داوری نمی آید، و نه از مرگ به زندگانی رهسپار شده است.

۲۵ براستی، براستی، به شما می گویم که هنگامه ای فرا می رسد، و آن همین اکنون است، که مردگان آوای پسر خدای را خواهند شنید، و آنانی که گوش فرا می دهند، زنده خواهند شد. ۲۶ زیرا همانگونه که پدر در خود زندگانی دارد، به همین روی به پسر نیز داشتن زندگانی در خود را داده است، ۲۷ و این توانکاری را بدو سپرده که داوری کند، زیرا که او پسر آدمی است. ۲۸ از این در شگفت مباشید، زیرا هنگامه ای فرا می رسد که در آن همه کسانی که در گورهایند آوای او را خواهند شنید، ۲۹ و آنان که نیک کرده اند به رستخیز زندگانی پیش خواهند رفت، و آنان که پلیدی کرده اند به رستخیز داوری.

۳۰ من از خود کاری نمی توانم کرد؛ و نه به فراخور آنچه می شنوم، داوری می کنم؛ و داوری من دادگرانه است، چون در پی کام خویش نیستم، و نه از پی کام او که مرا فرستاده هستم.

گواهان یسو

۳۱ اگر من به تنهایی بر خویشتن گواه دهم، گواه من درست نیست. ۳۲ هرچند کس دیگری هست

که بر من گواه می دهد، و می دانم که گواهی که او بر من می دهد درست است.

۳۳ شما نزد یوهان فرستادید و او بر راستی گواه داد. ۳۴ گرچه گواهی که من می پذیرم از آدمی نیست، بیک اینها را می گویم تا شما رستگار شوید. ۳۵ او چراغی سوزان و درخشان بود، و شما خواستید دمی در روشنائی او شادمان باشید.

۳۶ و نه گواهی که من دارم از گواه یوهان بزرگتر است. زیرا کارهایی که پدر مرا داده تا که به فرجامشان رسانم، همین کارهایی که انجام می دهم، درباره من گواه می دهند که پدر مرا فرستاده است.

۳۷ و هم او که مرا فرستاده، خود پدر، درباره من گواه داده است. هیچگاه نه آوایش را شنیده اید، نه پیکر او را دیده اید. ۳۸ و سخنش را درونتان ماندگار ندارید؛ زیرا به فرستاده او باور ندارید.

گواه بر نوشتار

۳۹ نوشتارها را می کاوید، چون می پندارید که در آنها زندگانی جاودان دارید؛ هرچند همان ها بر من گواه می دهند؛ ۴۰ و نمی خواهید نزد من آید تا زندگانی داشته باشید. ۴۱ شکوه از آدمیان نمی پذیرم؛ ۴۲ و نه شما را شناخته ام، که مهر خدای در خود ندارید. ۴۳ من به نام پدر خود آمدم، و مرا نپذیرفتید؛ گرچه اگر دیگری به نام خودش بیاید، او را خواهید پذیرفت. ۴۴ چگونه می توانید باور آورید، چنان که شکوه از یکدیگر می پذیرید، و نه در پی شکوهی که از سوی خداوند یکتا است نیستید؟ ۴۵ مپندارید که من نزد پدر بر شما انگ خواهم زد. آنکه بر شما انگ می زند موسه است، که به او امید بسته اید. ۴۶ زیرا اگر به موسه باور می داشتید، همانا به من نیز باور داشتید؛ زیرا او درباره من نوشت. ۴۷ بیک

اگر بر نوشته های او باور ندارید، چگونه بر سخن من باور خواهید آورد؟»

یوهان ۶

پنج نان و دو ماهی

۱ پس از اینها، یسو به آن سوی دریای گلیلا (تیریه) رفت. ۲ و گروهی بسیار از پی او روانه شدند، زیرا نشانه هایی که او بر بیماران به انجام می رسانید را می دیدند. ۳ پس یسو به کوهی برآمده، باشاگردان خود در آنجا بنشست. ۴ آنگاه پسخ، جشن یهودیان، نزدیک بود. ۵ و یسو چون چشم ها را افزایش دید که گروهی بسیار به سویش می آیند، به فیلیپ می گوید، «از کجا نان بخریم که اینها بخورند؟» ۶ این را گفت تا او را بیازماید، زیرا او خود می دانست که چه می خواهد بکند. ۷ فیلیپ او را پاسخ داد، «دویست دینار نان هم آنها را بسنده نباشد، تا به هر یک اندکی برسد.» ۸ یکی از شاگردان او، آندریا، برادر سیمون پترو، به او می گوید، ۹ «پسری اینجاست، که پنج نان جو و دو ماهی دارد؛ هرچند اینها از برای این همه چه باشد؟» ۱۰ یسو گفت، «مردم را بنشانید.» و در آنجا سبزه بسیار بود. پس مردمان بنشستند، ایشان را شمار نزدیک به پنج هزار بود. ۱۱ آنگاه یسو نان ها را برگرفت، و پس از سپاسگزاری، میان نشستگان بخش کرد؛ به همینگونه نیز ماهی ها را، به هر اندازه که خواستند. ۱۲ چون سیر شدند، او به شاگردان می گوید، «پاره های بازمانده را گرد آورید تا چیزی تبا نه گردد.» ۱۳ پس از پاره های بازمانده آن پنج نان جو، از میان آنانی که خوردند، گرد آوردند، و دوازده سبد پر کردند. ۱۴ از این روی، مردم چون آن نشانه که به انجام رسانید را دیدند، می گفتند،

«براستی که او همان پیامبر است که به جهان می آید.»

۱۵ پس یسو چون دانست که بر آن شده اند تا آمده و او را به زور بگیرند و پادشاه کنند، بار دیگر تنها به کوه بازگشت.

یسو بر آب راه می رود

۱۶ و چون هنگام پسین شد، شاگردان به سوی دریا آمدند، ۱۷ و سوار کشتی شده، به آن سوی دریا، به سوی کاپرنیوم روانه گشتند. و همانگاه تاریک شده بود، و یسو هنوز نزد ایشان نیامده بود. ۱۸ و دریا با وزش بادی بزرگ آشفته شد. ۱۹ چون به اندازه بیست و پنج یا سی پرتاب تیر پارو زده بودند، یسو را می بینند که بر روی دریا راه می رود و به کشتی نزدیک می شود. پس به هراس افتادند. ۲۰ و یسو به آنها می گوید، «من هستم؛ مترسید.» ۲۱ پس می خواستند او را در کشتی آورند، که کشتی هماندم به خاکی که راهیش بودند رسید.

۲۲ فردای آن روز، آن دسته مردم که آن سوی دریا ایستاده بودند، دیدند که مگر همان یک کشتی کوچک، هیچ کشتی دیگری در آنجا نبوده است، و یسو با شاگردانش درون آن کشتی نشده بود، و نکه شاگردان او به تنهایی رفته بودند؛ ۲۳ سپس کشتی های کوچک دیگری از تیریه، به نزدیکی همان جایگاهی آمدند، که آنان پس از سپاسگزاری خداوندگار، نان خورده بودند. ۲۴ پس مردم چون بدیدند که نه یسو آنجاست و نه شاگردانش، خودشان سوار بر آن کشتی های کوچک شده و در جستجوی یسو، به کاپرنیوم آمدند. ۲۵ و چون او را در آن سوی دریا یافتند، بدو گفتند، «استاد، کی به اینجا آمدی؟»

من نان زندگانی هستم

۲۶ یسو به آنها پاسخ داد و گفت، «براستی، براستی، به شما می گویم، مرا می جوئید، نه از برای آن نشانه ها که دیدید، و نه از بهر آن نان که خوردید و سیر شدید. ۲۷ کار، از برای خوراک که تباہ پذیرد نکنید، و نه از برای خوراک کنید که تا زندگانی جاودان بماند، همانی که پسر آدمی به شما خواهد داد. ۲۸ پس بدو گفتند، «چه کنیم، تا کارهای خداوند را به انجام آورده باشیم؟» ۲۹ یسو پاسخ داد و به آنها گفت، «کار خداوند این است که به آنکس که او فرستاده باور بیاورید.» ۳۰ پس بدو گفتند، «پس چه نشانه به انجام می رسانی، که ببینیم و تو را باور کنیم؟ چه به جای می آوری؟ ۳۱ پدران ما در بیابان منا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "از آسمان بدیشان نان داد تا بخورند."» ۳۲ پس یسو به آنها گفت، «براستی، براستی، به شما می گویم، موسه نبود که از آسمان شما را نان داد، و نه پدر من است که از آسمان شما را نان راستین می دهد. ۳۳ زیرا نان خداوند آن است که از آسمان فرو آید و جهان را زندگانی بخشاید.» ۳۴ پس بدو گفتند، «ای سرور، همیشه ما را این نان بده.»

۳۵ یسو به آنها گفت، «من نان زندگانی هستم؛ هرکس نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من باور آورد هیچ گاه تشنه نشود. ۳۶ و نه به شما گفتم، هرچند که مرا دیده اید، باز هم باور ندارید. ۳۷ همه آنچه که پدر مرا می دهد، نزد من خواهد آمد، و آنکه نزد من بیاید، هرگز بیرونش نخواهم راند. ۳۸ زیرا از آسمان فرود نیامده ام تا کام خویش بر آورم، و نه آمده ام تا خواست فرستنده خویش به انجام آورم. ۳۹ و خواست او که مرا فرستاده این است، که از همه آنان که او به من سپرده، هیچ یک را ازدست ندهم، و نه

آنان را در روز بازپسین برخیزانم. ۴۰ زیرا این خواست پدر من است، که هرکس پسر را بنگرد و به او باور آورد زندگانی جاودانه داشته باشد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.»

۴۱ پس یهودیان درباره او پیچ پیچ می کردند چرا که گفته بود، "من آن نان هستم که از آسمان فرودآمده." ۴۲ و می گفتند، «آیا این یسو پسر یوسف نیست، که ما پدر و مادرش را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید، "از آسمان فرودآمده ام؟"» ۴۳ یسو پاسخ داد و به آنها گفت، «با یکدیگر همه مهمل نکنید. ۴۴ هیچکس نمی تواند نزد من بیاید، مگر آنکه پدر، همو که مرا فرستاده، او را نزد خود بکشاند، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. ۴۵ در نامه های پیامبران نوشته شده، "و همه از خدا آموزه خواهند یافت." هر کس از پدر شنیده و آموخته، نزد من می آید. ۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن کس که از خدا است؛ او پدر را دیده است. ۴۷ براستی، براستی، به شما می گویم، آن کس که باور دارد زندگانی جاودان دارد. ۴۸ من نان زندگانی هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان منا خوردند، و مردند. ۵۰ این نانی است که از آسمان فرود می آید، چنان که هرکسی از آن بخورد نمیرد. ۵۱ من آن نان زنده هستم که از آسمان فرود آمده، اگر کسی از این نان بخورد، تا به همیشه خواهد زیست.»

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر در کشمکش افتادند، می گفتند، «چگونه این مرد می تواند تن خویش را بدهد تا خورده شود؟» ۵۳ پس یسو به آنها گفت، «براستی، براستی، شما را می گویم، تا تن پسر آدمی را نخورید، و خون او را نیاشامید، در خود زندگانی ندارید. ۵۴ هر که تن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، زندگانی جاودان دارد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. ۵۵ زیرا تن

من، خوراک راستین است، و خون من، نوشیدنی راستین است. ۵۶ آنکه تن مرا بخورد و خون مرا آشامد، در من می ماند، و من در او. ۵۷ همان گونه که پدر زنده مرا فرستاد، و من به پدر زنده ام، آنکه مرا می خورد نیز، به من زنده خواهد بود. ۵۸ این نانی است که از آسمان فرود آمده، نه همانی است که پدران خوردند و مردند. آنکه این نان را بخورد تا همیشه خواهد زیست.» ۵۹ اینها را هنگامی که در کنیسه، در کاپرنیوم آموزه می داد بگفت.

لغزش شاگردان

۶۰ پس بسیاری از شاگردانش چون این را شنیدند، گفتند: «این سخن سخت است؛ چه کسی می تواند به آن گوش دهد؟» ۶۱ و یسوع خود آگاه بر اینکه شاگردنش در این باره پیچ پیچ می کنند، به آنها گفت، «آیا این سبب لغزش شما می شود؟» ۶۲ پس اگر پسر آدمی را ببینید که به آنجا که پیشتر بود، فراز می رود، چه می کنید؟ ۶۳ روان است که جان می دهد، تن را هیچ بهره نیست. سخنانی که با شما گفتم روان هستند، و زندگانی هستند. ۶۴ با این همه از میان شما برخیند که باور نمی آورند.» زیرا یسوع از آغاز می دانست چه کسانی باور نمی آورند و آنکس که او را در خواهد سپارد کیست. ۶۵ و می گفت، «از همین رو به شما گفتم که هیچکس نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه از سوی پدر بدو چنین بخشیده شده باشد.»

پترو باورداشت خویش را بر زبان می آورد

۶۶ پس از این، بسیاری از شاگردان او پس رفتند و دیگر با او راه نیامدند. ۶۷ پس یسوع به آن دوازده تن گفت، «آیا شما نیز می خواهید در گذرید؟» ۶۸ سیمون پترو بدو پاسخ داد، «خداوندگارا، نزد

که برویم؟ سخنان زندگانی جاودان از آن توست؛ ۶۹ و ما باور آورده و دانسته ایم که تو آن سپنتای خدا هستی.» ۷۰ یسوع آنها را پاسخ داد، «مگر نه که من خود، شما دوازده تن را برگزیدم؟ با این همه از شما یکی اهریمن است.» ۷۱ اینک درباره یهودای اسکاریوت سخن می گفت، زیرا او، یکی از آن دوازده، بر این بود که او را در سپارد.

یوهان ۷

یسوع در جشن سرایده ها

۱ پس از اینها، یسوع در گلیلا می گذراند؛ چرا که نمی خواست از یهودیه گذر کند، از آن روی که یهودیان در پی کشتنش بودند. ۲ اینگاه جشن یهودیان، جشن سرایده ها، نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو گفتند، «اینجا را رها کن و به یهودیه برو، تا شاگردانت هم آن کارهایت که به انجام می رسانی را ببینند. ۴ زیرا هیچکسی چنانچه که خود جویای بی پرده گویی باشد، در نهان کار نمی کند. تو که این کارها را می کنی، خود رابه جهان بنمای. « ۵ چرا که برادرانش هم به او باور نداشتند. ۶ پس یسوع به آنها می گوید، «زمان من هنوز فرا نرسیده است، هرچند زمان شما همیشه فراهم است. ۷ جهان نمی تواند از شما بیزار باشد؛ هرچند که از من بیزار است، زیرا من گواه می دهم که کارهایش پلید است. ۸ شما به جشن بروید. من بر این جشن فرا نمی آیم، زیرا زمان من هنوز به فرجام نرسیده است.» ۹ و چون اینها را به آنها گفت، در گلیلا بماند.

۱۰ و آنگاه که برادرانش به جشن رفتند، پس خود نیز فرا رفت، نه شاکارا، و نه در نهان. ۱۱ پس یهودیان در جشن او را می جستند و می گفتند، «او کجاست؟» ۱۲ و مردمان درباره او بسیار پیچ می کردند. همانا برخی می گفتند، «نیکو است.»

دیگران هرچند می گفتند، «نه، ونکه مردم را گمراه می کند.» ۱۳ گرچه هیچکس، از ترس یهودیان، درباره او بی پرده سخن نمی گفت.

۱۴ و اینکه چون جشن به میانه رسید، یسو در نیایشگاه فرا آمد و آموزه می داد. ۱۵ پس یهودیان در شگفت شده، می گفتند، «چگونه این مرد با اینکه هرگز آموزش نیافته است، نوشته ها را می داند؟» ۱۶ پس یسو به آنها پاسخ داد و گفت، «آموزه من از خودم نیست، ونکه از اوست که مرا فرستاده. ۱۷ اگر کسی بخواهد که کام او را برآورد، از این آموزه در خواهد یافت، که از سوی خداست یا اینکه من از خود می گویم. ۱۸ آنکه از خود سخن می گوید، شکوه خویش می جوید، هرچند آنکه از پی شکوه فرستنده خویش است، راستین است و در او هیچ بیداد نباشد. ۱۹ آیا موسه دینکرد را به شما نداد؟ و هیچ یک از شما دینکرد را بر نمی آورد. از چه رو می کاوید که مرا بکشید؟» ۲۰ مردم پاسخ دادند، «دیوزده ای؛ که می کاود که تو را بکشد؟» ۲۱ یسو پاسخ داد و به آنها گفت، «یک کار کردم، و همه در شگفت شدید. ۲۲ موسه نیامچینی را به شما داد (گرچه این نه از موسه، که از نیاکان است) و در سبات هم مردی را نیامچین می کنید. ۲۳ اگر در سبات مردی نیامچینی می پذیرد تا که دینکرد موسه شکسته نشود، چرا بر من خشمگینید که در سبات مردی را سراپا تندرست ساختم؟ ۲۴ از روی نما داوری نکنید، ونکه به دادرسی پارسایانه داوری کنید.»

آیا او مسیحا است؟

۲۵ پس برخی از اورشلیمیان می گفتند، «آیا این همو نیست که در پی کشتنش هستند؟ ۲۶ و بنگر، بی پرده سخن می گوید، و او را هرگز هیچ نمی گویند. آیا پیشوایان برآستی دریافته اند که او

مسیحا است؟ ۲۷ با این همه ما نیک می دانیم که این مرد از کجا آمده است. هرچند که مسیحا، هرگاه بیاید، کسی نخواهد دانست از کجا می آید.» ۲۸ پس یسو آنگاه که در پرستشگاه آموزه می داد، بانگ زده و می گفت، «من را می شناسید، و می دانید از کجا هستم؛ و از خود نیامده ام، ونکه فرستنده من راستین است، همان که شما او را نمی شناسید. ۲۹ من او را می شناسم، زیرا از او هستم، و او مرا فرستاده.» ۳۰ پس می جستند تا او را دستگیر کنند، هرچند هیچکس بر او دست نیاویخت، زیرا هنگامه او هنوز فرا نیامده بود. ۳۱ و از آن دسته بسیاری بر او باور آوردند و می گفتند، «مگر مسیحا، آنگاه که بیاید، از این نشانه ها که این مرد انجام داده بیشتر برمی آورد؟»

۳۲ فریسیان شنیدند که مردم درباره او این ها را پچ پچ می کنند، پس موبدان و فریسیان، افسران را فرستادند، تا او را دستگیر کنند. ۳۳ پس یسو گفت، «اندک زمانی دیگر با شما هستم، و سپس نزد فرستنده خود می روم. ۳۴ مرا خواهید جست و نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما را توان آمدن نباشد.» ۳۵ پس یهودیان در میان خویش گفتند، «به کجا می خواهد برود که ما او را نخواهیم یافت؟ مگر می خواهد نزد یهودیان پراکنده در میان یونانیان برود و یونانیان را آموزه دهد؟ ۳۶ از چه این سخن بگفت که، "مرا خواهید جست و نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما را توان آمدن نباشد؟"»

آب زنده

۳۷ اینگاه در واپسین روز، که روز بزرگ جشن بود، یسو ایستاده، بانگ زده و می گفت، «اگر کسی تشنه است، نزد من آید و بنوشد. ۳۸ آنکه مرا باور می دارد، همانگونه که نوشتار گفته: "رودهای آب زنده از دل او روان خواهند شد."»

۳۹ و این را درباره روان گفت، همانی که باورمندان به او بر آن بودند که دریافت کنند؛ زیرا روان هنوز داده نشده بود، از آن روی که یسو هنوز شکوه نیافته بود.

چند دستگی مردم

۴۰ از آن دسته، برخی چون این سخنان را شنیدند، می گفتند: «براستی او آن پیامبر است.» ۴۱ دیگران می گفتند، «او مسیحا است.» بیک دیگران می گفتند، «همانا مگر مسیحا از گلیلا می آید؟» ۴۲ آیا نوشتار نگفته که مسیحا از تخمه داوید و از بتلهم، همان دهکده که داوید در آن بود، می آید؟» ۴۳ پس از برای او در میان آن جرگه جدایی افتاد. ۴۴ و از ایشان چندی می خواستند او را دستگیر کنند، هرچند هیچکس بر او دست دراز نکرد.

بی باوری رهبران یهود

۴۵ پس افسران نزد موبدان و فریسیان آمدند، و ایشان به آنها گفتند، «از چه او را نیاوردید؟» ۴۶ افسران پاسخ دادند، «چنان که این مرد سخن می گوید، هرگز هیچ آدمی سخن نگفته است.» ۴۷ پس فریسیان به آنها پاسخ گفتند، «نکند شما هم فریب خورده اید؟» ۴۸ مگر از پیشوایان، یا که از فریسیان، کسی هم به او باور آورده است؟ ۴۹ همانا این دسته که دینکرد نمی دانند، نفرین شده اند.» ۵۰ نیکودموس، (همانی که نزد یسو آمده بود و پیشتر یکی از آنها بود.) به آنها می گوید، ۵۱ «مگر دینکرد ما، آدمی را پیش از آنکه از او بشنود و بداند که چه می کند، داوری می کند؟» ۵۲ پاسخ دادند و بدو گفتند، «مگر تو هم از گلیلا هستی؟ پژوهش کن و بین که از گلیلا پیامبری بر نیامده است.» ۵۳ و هر یک به خانه خود رفتند.

یوهان ۸

یسو زنی نابکاره را رهایی می دهد

۱ یسو هرچند، به کوه زیتون رفت. ۲ سپس بامدادان باز در پرستشگاه آمده، و مردم همه نزد او می آمدند. و او نشسته، ایشان را آموزه می داد. ۳ اینگاه دبیران و فریسیان، زنی را که در نابکاری گرفتار شده بود نزد او آوردند، و در آن میان آن زن را بر پا گذاشته، ۴ به یسو گفتند، «ای استاد، این زن درمیانه نابکاری گرفتار آمده است. ۵ اینک در دینکرد، موسه ما را فرمان داده اینگونه زنان سنگسار شوند. از این رو، تو چه می گویی؟» ۶ این را می گفتند، تا او را بیازمایند و انگي داشته باشند که براو ببندند. پس یسو سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر زمین می نوشت. ۷ و چنانکه بر پرسش از او پافشاری کردند، او سر برافرازد، به آنان گفت: «از میان شما، هر آن کس بی گناه است، نخستین سنگ را بر او پرتاب کند.» ۸ و دگر بار سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. ۹ و آنها از شنیدن این، از نهاد خویش بزهکاری خود بدانستند، از پیران آغاز کرده تا به واپسین، یک به یک برون شدند، و یسو تنها باز بماند، و آن زن که در آن میان بود. ۱۰ پس چون سر برافرازد و هیچکس مگر آن زن را ندید، بدو گفت: «ای زن، ایشان که بر تو انگ می زنند، کجایند؟ آیا هیچ کس تو را بزه گر شناخت؟» ۱۱ و زن گفت: «هیچکس، ای سرورم.» پس یسو به او گفت: «من هم تو را بزه گر نمی خوانم؛ برو و دیگر گناه مکن.»

یسو روشنائی جهان

۱۲ پس یسو دگر بار با آنها سخن گفته، می گوید، «من فروغ جهانم؛ هر که از من پیروی کند، در تاریکی راه نخواهد پیمود، و نکه فروغ زندگانی از آن او خواهد بود.» ۱۳ پس فریسیان بدو گفتند، «تو

خود برخویشتن گواه می دهی؛ گواه تو راست نیست.» ۱۴ یسو پاسخ داد و آنان را گفت، «من اگر هم درباره خویشتن گواه می دهم، گواه من راست است، زیرا می دانم از کجا آمده ام و به کجای روم. شما هرچند، نمی دانید من از کجا می آیم یا به کجا می روم. ۱۵ شما را داوری بر فراخور تن است؛ من هیچکس را داوری نمی کنم. ۱۶ و اگر هم داوری کنم، داوری من راست است، زیرا تنها نیستم، ونکه من و پدر که مرا فرستاده، با هم داوری می کنیم.

۱۷ و در دینکرد شما نیز نوشته شده که گواه دو تن راست است. ۱۸ من هستم که بر خویش گواه می دهم، و پدر که مرا فرستاده، بر من گواه می دهد.» ۱۹ پس بدو می گفتند، «پدر تو کجاست؟» یسو پاسخ داد: «نه مرا می شناسید، و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید، پدرم را هم می شناختید.» ۲۰ این سخنان را در سرای گنجینه، همانگاه که در پرستشگاه آموزه می داد، بگفت؛ و هیچکس او را گرفتار نکرد، زیرا هنگامه او هنوز فرا نرسیده بود.

۲۱ سپس باز آنان را گفت، «من می روم و مرا خواهید جست، و در گناهتان خواهید مرد؛ آنجا که من می روم، شما را توان آمدن نباشد.» ۲۲ پس یهودیان می گفتند، «نکند خودش را خواهد کشت، که می گوید، "آنجا که من می روم، شما را توان آمدن نباشد"؟» ۲۳ و او به ایشان می گفت، «شما از فرود هستید؛ و من از فراز هستم. شما از این جهان هستید، و من از این جهان نیستم. ۲۴ اینگاه شما را گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من او هستم، در گناهانتان خواهید مرد.» ۲۵ پس به او می گفتند، «تو که هستی؟» یسو آنان را گفت، «همان که از آغاز به شما می گویم. ۲۶ بسیار دارم که درباره شما بگویم، و به رای گذارم؛ هرچند او که مرا

فرستاده راستین است؛ و من آنچه از او شنیده ام، همانها را به جهان می گویم.» ۲۷ آنان درنیافتند که از پدر با ایشان سخن می گوید. ۲۸ پس یسو آنان را گفت، «آنگاه که پسر آدمی را بر افراشتید، خواهید دانست که من همان هستم، و از خویش هیچ نمی کنم، ونکه همانگونه که پدر مرا آموخته است، همانها را می گویم. ۲۹ و فرستنده من، با من است؛ مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همواره آنچه که خشنودی اوست را انجام می دهم.» ۳۰ با این سخنان او، بسیاری به او باور آوردند.

راستی به شما رهایی می بخشد

۳۱ سپس یسو به یهودیانی که بدو باور آورده بودند می گفت، «اگر در سخن من بمانید، پس براسستی شاگردان من هستید. ۳۲ و راستی را خواهید شناخت، و راستی شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ به او پاسخ دادند، «از تخمه آبراهام هستیم، و هرگز هیچکس را بنده نبوده ایم. تو از چه می گویی که "آزاد خواهید شد؟"» ۳۴ یسو آنان را پاسخ داد، «براستی، براسستی، به شما می گویم هر که گناه می کند، برده گناه هست. ۳۵ و برده را همیشه در سرای جای نماند؛ هرچند که پسر را همواره جای ماندگار است. ۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، به راستی آزاد خواهید بود. ۳۷ می دانم که تخمه آبراهام هستید؛ گرچه می جوید که مرا بکشید، زیرا سخن من در شما جایی ندارد. ۳۸ من از آنچه پهلوی پدر دیده ام، سخن می گویم؛ از اینرو شما نیز آنچه که از پدر خویش شنیده اید را، انجام می دهید.»

۳۹ پاسخ دادند و به او گفتند، «آبراهام پدر ما است.» یسو به آنها می گوید، «اگر فرزندان آبراهام بودید، کردار آبراهام را به انجام می آوردید؛ ۴۰ هرچند اینگاه در پی کشتن من هستید،

منی که راستی را با شما چنان که از خداوند شنیده ام، گفتم. آبراهام چنین نکرد. ۴۱ شما کارهای پدر خویش را انجام می دهید.» پس بدو گفتند، «ما از بدکارگی زاده نشده ایم، یک پدر داریم: خدا.»

فرزندان اهریمن

۴۲ یسو به آنها گفت، «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می داشتید، زیرا من از نزد خدا آمده ام، و در اینجا هستم؛ زیرا از خود نیامده ام، ونکه او مرا فرستاده است. ۴۳ از چه روی گفتار مرا در نمی یابید؟ چون نمی توانید سخن مرا بشنوید. ۴۴ شما از پدرتان اهریمن هستید، و خواستار برآوردن کام های پدر خودتان هستید. او از آغاز آدمکش بود، و در راستی نایستاد، زیرا در او راستی نیست. هرگاه دروغ می گوید، از سرشت خویش می گوید؛ زیرا دروغگو است، و پدر دروغگویی است. ۴۵ اینگاه چون من راستی را می گویم، مرا باور نمی کنید. ۴۶ کدام یک از شما مرا به گناهی، بزه گر می شناسد؟ اگر راستی را می گویم، از چه مرا باور نمی کنید؟ ۴۷ کسی که از خداست، سخنان خدا را می شنود؛ چرایی اینکه آنها را نمی شنوید این است که از خدا نیستید.»

داری. آبراهام مرد، و پیامبران هم به همچنین، و تو می گویی، «هرکس سخن مرا پاس دارد، هرگز مرگ را نخواهد چشید.» ۵۳ مگر تو از پدر ما آبراهام که مرد، بزرگتری؟ و پیامبران هم که مردند. خود را که می پنداری؟» ۵۴ یسو پاسخ داد، «اگر من خود را شکوه دهم، شکوه من هیچ است؛ پدر من است که مرا شکوه می دهد، همو که شما می گوید خدای ما است. ۵۵ و او را نشناخته اید، هرچند که من او را می شناسم. و اگر بگویم او را نمی شناسم، به مانند شما دروغگو خواهم بود. ونکه او را می شناسم و سخن او را پاس می دارم. ۵۶ پدر شما آبراهام در پوست خود نمی گنجید تا روز مرا ببیند، و آن را دید و شادمان شد.» ۵۷ پس یهودیان بدو گفتند، «هنوز پنجاه سال نداری، و آبراهام را دیده ای؟» ۵۸ یسو به ایشان گفت، «براستی، براستی، به شما می گویم، پیش از آنکه آبراهام باشد، من هستم.» ۵۹ پس سنگ ها برآوردند، تا بر او پرتاب کنند؛ آنگاه یسو خود را پنهان ساخت، و از پرستشگاه برون رفت. (از میان ایشان گذر کرد؛ و بدینسان بگذشت.)

یوهان ۹

یسو کوری مادرزاد را بینا می کند

۱ و آنگاه که در گذر بود، کوری مادرزاد را دید. ۲ و شاگردانش از او پرسش کرده گفتند، «استاد، که گناه کرد، او یا زادوران او، که کور زاده شد؟» ۳ یسو پاسخ داد، «نه این مرد گناه بکرد، و نه زادوران او؛ ونکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود. ۴ تا روز است باید کارهای فرستنده مرا به انجام رسانیم؛ شب می آید، و آنگاه کسی نمی تواند کار کند. ۵ تا زمانی که در جهان هستم، روشنائی جهان هستم.» ۶ اینها را گفت، و آب دهان بر زمین افکنده، و از آب دهان گل ساخته، و گل بر چشمان آن مرد مالید. ۷ و بدو گفت،

پیش از آنکه آبراهام باشد، من هستم

۴۸ یهودیان پاسخ دادند و بدو گفتند، «آیا به درستی نگفتیم که تو سامری هستی، و دیو داری؟» ۴۹ یسو پاسخ داد، «من دیو ندارم؛ ونکه پدرم را ارج می دارم، و شما مرا خوار می دارید. ۵۰ اینگاه من جویای شکوه خویش نیستم؛ گرچه یکی هست که جویای آن است و داوری می کند. ۵۱ براستی، براستی، به شما می گویم، اگر کسی سخن مرا پاس دارد، هرگز مرگ را نخواهد دید.» ۵۲ پس یهودیان به او گفتند، «اکنون می دانیم که دیو

«برو و در استخر سیلوام (که به جم "فرستاده" است.) بشوی.» پس او رفت و شستشوی کرده، و بی‌با بازآمد. ۸ پس همسایگان و کسانی که پیشتر او را دیده بودند، که گدایی بود، می‌گفتند، «مگر او همان نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» ۹ برخی می‌گفتند، «همان است.» دیگران می‌گفتند، «نه، گرچه که به مانند اوست.» او پاسخ می‌داد، «من همانم.» ۱۰ پس به او می‌گفتند، «پس چشمانت چگونه گشوده شدند؟» ۱۱ او پاسخ داد، «مردی که یسو نام دارد گلی بساخت، و بر چشمانم مالید، و مرا گفت، "به سیلوام برو و بشوی." پس رفته و شستشوی کرده، بی‌با شدم.» ۱۲ و او را گفتند، «او کجا است؟» وی گفت، «نمی‌دانم.»

بازجویی و جنجال فریسیان

۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. ۱۴ اینگاه آن روز که یسو گل ساخته بود و چشمان او را گشود، سبات بود. ۱۵ پس فریسیان هم از او باز می‌جستند که چگونه بی‌با شده بود. و او به آنها گفت، «بر چشمانم گل نهاد، و شستم، و می‌بینم.» ۱۶ پس برخی از فریسیان می‌گفتند، «آن مرد از سوی خدا نیست، زیرا سبات را پاس نمی‌دارد.» دیگران هرچند می‌گفتند، «مردی گناهکار چگونه می‌تواند چنین نشانه‌هایی به انجام رساند.» و در میان ایشان جدایی افتاد. ۱۷ پس باز به آن پیشتر نابینا گفتند، «تو درباره او چه می‌گویی؟ زیرا او چشمان تو را گشود.» گفت، «پیامبری است.» ۱۸ آنگاه یهودیان او را باور نکردند که او کور می‌بوده و بی‌با شده است، تا آنکه زادوران آن بی‌با شده فراخوانده شدند. ۱۹ و از آنان پرسش کرده، گفتند، «آیا این پسر شماست، همان که می‌گویند نابینا زاده شده است؟ پس اینگاه او چگونه می‌

بیند؟» ۲۰ پس زادوران او پاسخ داده، گفتند، «می‌دانیم که این پسر ما است، و اینکه او نابینا زاده شده بود. ۲۱ هرچند که اکنون چگونه می‌بیند، نمی‌دانیم، یا که چه چشمانش را گشوده، ما نمی‌دانیم؛ از خودش پرسید، بزرگسال است. خودش، سخن خواهد گفت.» ۲۲ زادورانش اینها را چون از یهودیان می‌ترسیدند گفتند؛ زیرا یهودیان پیشتر همداستان شده بودند که اگر کسی همسخن شود که یسو همان مسیحا است، از کنیسه برون رانده شود. ۲۳ از این روی، زادورانش گفتند، «او بزرگسال است، از خودش پرسید.» ۲۴ پس دوباره آن مرد که کور می‌بود را بیرون فراخواندند، و بدو گفتند، «خداوند را ارج بدار. ما نیک می‌دانیم که آن مرد گناهکار است.» ۲۵ پس او پاسخ داد، «اگر او گناه کار است، من نمی‌دانم. تنها می‌دانم، که کور بودم، و اکنون می‌بینم.» ۲۶ پس بدو گفتند، «تو را چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟» ۲۷ آنان را پاسخ داد، «پیشتر به شما گفتم، و گوش ندادید. چرا باز می‌خواهید بشنوید؟ مگر شما هم می‌خواهید شاگردان او شوید؟» ۲۸ پس او را دشنام داده و گفتند، «تو خود شاگرد اوئی، و ما شاگردان موسه هستیم.» ۲۹ ما می‌دانیم که خدا با موسه سخن گفته است؛ این مرد را هرچند، نمی‌دانیم که از کجا آمده است.» ۳۰ آن مرد پاسخ داد، و به آنان گفت، «همانا شگفتی در این است، که شما نمی‌دانید او از کجا است، و آنگاه او چشمان مرا گشوده است.» ۳۱ می‌دانیم که خداوند، گناهکاران را نمی‌شنود؛ هرچند اگر کسی خدا پروا باشد، و خواست او را انجام دهد، خداوند او را می‌شنود. ۳۲ از آغاز زمانه شنیده نشده است، که کسی چشمان کوری مادرزاد را بگشاید. ۳۳ اگر این مرد از سوی خدا نبود، نمی‌توانست هیچ بکند.» ۳۴ پاسخ دادند و به او گفتند، «تو سراپا درگناهان زاده شدی، و

اینگاه تو به ما آموزه می دهی؟» و او را برون انداختند.

بینایی مینوی

۳۵ آنگاه یسو شنید که او را برون رانده اند، و چون او را یافت، گفت، «آیا تو به پسر آدمی باور داری؟» ۳۶ او پاسخ داد و گفت، «او کیست، ای سرورم، که به او باور آورم؟» ۳۷ یسو به او گفت، «او را دیده ای، و او همان است که اکنون با تو سخن می گوید.» ۳۸ و او گفت، «ای خداوندگارا، باور دارم.» و او را پرستش کرد. ۳۹ و یسو گفت، «برای داوری به این جهان آمدم، تا آنان که نمی بینند بینا شوند؛ و آنان که می بینند، کور شوند.» ۴۰ چندی از فریسیان که با او بودند، اینها را شنیدند، و به او گفتند، «نکنند ما هم کور هستیم؟» ۴۱ یسو به آنان گفت، «اگر کور بودید، گناهی نمی داشتید؛ اینک هرچند چون می گوید، "می بینیم"، گناهتان برجا است.»

یوهان ۱۰

شبان نیکو

۱ «براستی، براستی، به شما می گویم، آنکس که از درگاه به سرای گوسفندان درون نمی شود، ونکه از راهی دگر بالا می رود، دزد و راهزن است. ۲ هرچند کسی که از درگاه درون می شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان، در بر او می گشاید، و گوسفندان به آوای او گوش فرا می دهند، و او گوسفندان خویش را به نام می خواند و آنان را بیرون می برد. ۴ و آنگاه که همه داشته های خویش را برون آورد، از پیشاپیش ایشان ره می سپارد، و گوسفندان از پی او می روند، زیرا آوایش را می شناسند. ۵ هرگز هرچند، از پی بیگانه ای نخواهند رفت، ونکه از او می گریزند، زیرا آوای بیگانگان را نمی شناسند.» ۶ یسو این نهانواره را بدیشان

گفت؛ هرچند آنان درنیافتند که ایشان را چه می گوید و اینها چه بود.

۷ پس یسو دگر بار بدیشان گفت، «براستی، براستی، به شما می گویم، من درگاه گوسفندان هستم. ۸ همه آنان که پیش از من آمدند، دزد و راهزنند؛ گرچه گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند. ۹ من درگاه هستم، اگر کسی از من درون شود، رستگار خواهد شد، و برون خواهد رفت و درون خواهد آمد، و چراگاه خواهد یافت. ۱۰ دزد نمی آید مگر برای آنکه بدزدد، و بکشد، و نابود کند. من آمدم تا زندگانی داشته باشند، و آن را سرشار داشته باشند.

۱۱ من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خویش را از برای گوسفندان فرو می گذارد؛ ۱۲ و مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آن او نیستند، چون میبیند که گرگ می آید، گوسفندان را وا میگذارد، و می گریزد و گرگ آنان را می رباید و ایشان را پراکنده می کند. ۱۳ می گریزد، زیرا که مزدور است، و برای گوسفندان دلوایس نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم؛ و داشته های خود را می شناسم، و داشته هایم مرا می شناسند. ۱۵ همانگونه که پدر مرا می شناسد، من هم پدر را می شناسم؛ و جانم را از برای گوسفندان فرو می گذارم. ۱۶ و گوسفندان دیگری دارم، که از این سرای نیستند؛ بایستی آنان را نیز بیاورم، و آوای مرا گوش فرا خواهند داد، و آنگاه یک گله خواهند شد، با یک شبان.

۱۷ از این روی پدر مرا دوست می دارد، که من جان خود را می نهم، تا آن را بازستانم. ۱۸ هیچکس آن را از من نمی ستاند، ونکه من خود آن رو فرو می گذارم. توان دارم آن را فرو نهم و توان دارم آن را بازستانم. این فرمان را از پدرم دریافت کرده ام.»

۱۹ از پی این سخنان دگر بار میان یهودیان جدایی افتاد. ۲۰ و بسیاری از ایشان می گفتند، «او دیو دارد و دیوانه است؛ چرا به او گوش می دهید؟» ۲۱ دیگران می گفتند، «اینها سخنان یک دیوزده نیست. مگر دیو می تواند چشمان کوران را بگشاید؟»

من و پدر یکی هستیم

۲۲ آنگاه در اورشلیم جشن بازسازی فرا رسید. زمستان بود، ۲۳ و یسو در پرستشگاه، در ایوان سلومون می خرامید. ۲۴ یهودیان بر او گرد آمدند و به او می گفتند، «تا به کی روان ما را اندروای می داری؟ اگر تو مسیحا هستی، بی پرده به ما بگو.» ۲۵ یسو بدیشان پاسخ داد، «به شما گفتم، و باور نمی کنید. کارهایی که من به نام پدرم می کنم، همانها بر من گواه می دهند. ۲۶ شما هرچند باور نمی آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. ۲۷ گوسفندان من به آوای من گوش فرا می دهند، من آنها را می شناسم، و آنها از پی من می آیند؛ ۲۸ و من ایشان را زندگانی جاودان می بخشم؛ و هرگز نیست نخواهند گردید، و هرگز کسی آنان را از دست من نخواهد ربود. ۲۹ پدر من که آنها را به من سپرده از همه بزرگتر است، و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست پدر برباید. ۳۰ من و پدر یکی هستیم.»

۳۱ آنگاه دگربار یهودیان سنگها را برآوردند، تا سنگسارش کنند. ۳۲ یسو بدیشان پاسخ داد، «از پدر کارهای نیک بسیاری به شما نمایاندم؛ از سر کدامین کار مرا سنگسار می کنید؟» ۳۳ یهودیان به او پاسخ دادند، «از سر کار نیک سنگسارت نمی کنیم، ونکه از ناسزاگویی به خدا است، زیرا تو که آدمی هستی خودت را خدای می سازی.» ۳۴ یسو به آنها پاسخ داد، «آیا در دینکرد شما نوشته نشده که: "من گفتم شما خدایان هستید."؟» ۳۵

اگر آنان که سخن خدا به ایشان رسید، "خدایان" خوانده شده اند، (و شایسته نیست که نوشتار برافکنده گردد)، ۳۶ چگونه از سر آنکه گفتم "پسر خدا هستم"، به کسی که پدر سپنتا ساخته و به جهان فرستاده است می گوئید، "خدا را ناسزا می گویی؟" ۳۷ اگر کارهای پدرم را به جای نمی آورم، مرا باور نکنید. ۳۸ هرچند، اگر آنها را به جای می آورم، اگر مرا هم باور نمی کنید، کارها را باور کنید، تا بدانید و دریابید که پدر در من است و من در پدر. ۳۹ از اینرو آنها دگربار جستند که دستگیرش کنند، بیک او از چنگ آنان به در گشت.

در آن سوی اردن بسیاری باور می آورند

۴۰ و باز به آن سوی اردن رفت، به جایی که نخست یوهان در آن فروآب می کرد. و در آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری نزد او آمدند و می گفتند، «باری یوهان هیچ نشانه ای به جای نیاورد، گرچه هرآنچه که درباره این مرد گفت، راست بود.» ۴۲ و در آنجا بسیار بدو باور آوردند.

یوهان ۱۱

مرگ لازار

۱ و مردی به نام لازار از بتانیا، از روستای مریم و خواهرش مارتا، بیمار بود. ۲ و مریم همان بود که خداوندگار را به روغن خوشبوی پرواسید و با گیسوانش پایهای او را خشک کرد، و اینک برادرش لازار بیمار بود. ۳ پس خواهران لازار برای یسو پیام فرستادند و گفتند: «بنگر ای خداوندگار، آنکس که دوستار او بی بیمار است.» ۴ و آنگاه، چون یسو این را شنید، گفت، «این بیماری به مرگ پایان نمی یابد، ونکه این از برای شکوه خداوند است، تا پسر خدا از آن شکوه یابد.» ۵ و یسو، مارتا و خواهرش، و لازار را دوست می

داشت. ۶ پس چون شنید که او بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، بازماند. ۷ و آنگاه از پس آن، به شاگردان گفت، «**بیایید باز به یهودیه برویم.**» ۸ و شاگردان به او گفتند، «استاد، همینگاه یهودیان در پی سنگسارت بودند، و باز بدانجا می روی؟» ۹ یسو پاسخ داد، «**مگر روز را دوازده هنگامه نیست؟ اگر کسی در روز راه برود، نمی لغزد، زیرا فروغ این جهان را می بیند؛ ۱۰ هرچند کسی که در شب راه می رود، لغز می خورد، زیرا روشنائی در او نیست.**» ۱۱ اینها را فرمود، و از پس آن، به آنها گفت، «**دوست ما لازار در خواب فرو رفته است، بیک من میروم تا او را بیدار کنم.**» ۱۲ پس شاگردانش گفتند، «خداوندگارا، اگر خفته است، بیهودی خواهد یافت.» ۱۳ هرچند یسو از مرگ او سخن گفته بود، و نکه آنها پنداشتند که از خواب آسودن سخن می گوید. ۱۴ پس آنگاه یسو بی پرده به آنان گفت، «**لازار مرده است. ۱۵ و از بهر شما خشنودم که آنجا نبودم، تا که باور آورید. هم اکنون بیایید نزد او برویم.**» ۱۶ پس توماس (که همزاد نامیده می شد)، به همشاگردان خود گفت، «بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

من رستاخیز و زندگانی هستم

۱۷ پس یسو چون بدانجا رسید، او را یافت، که در آن هنگام چهار روز در گور سپرده شده بود. ۱۸ بتانیا به اورشلیم نزدیک و کمابیش به اندازه پانزده پرتاب تیر راه می بود؛ ۱۹ و بسیاری از یهودیان نزد مارتا و مریم آمده بودند تا ایشان را در مرگ برادرشان دل آرامی دهند. ۲۰ پس مارتا چون شنید که یسو به آنجا می آید، به دیدار او رفت؛ مریم هرچند، در خانه بنشست. ۲۱ پس مارتا به یسو گفت، «خداوندگارا، اگر اینجا بودی، برادرم نمی مرد. ۲۲ گرچه اکنون هم

می دانم که هر چه از خدا بخواهی، خداوند به تو خواهد داد.» ۲۳ و یسو بدو می گوید، «**برادرت برخواهد خاست.**» ۲۴ مارتا به او می گوید، «می دانم که در رستاخیز و در روز واپسین برخواهد خاست.» ۲۵ یسو به او گفت، «**من رستاخیز و زندگانی هستم؛ هر که به من باور آورد، اگر هم که بمیرد، زنده خواهد شد؛ ۲۶ و هر که زنده است و به من باور دارد، هرگز نخواهد مرد؛ آیا این را باور می کنی؟**» ۲۷ مارتا بدو می گوید، «آری، خداوندگارا، من باور کرده ام که تو مسیحا هستی، پسر خدا، همان که به جهان می آید.»

۲۸ این را گفته، برفت و خواهرش مریم را فرا بخواند، و در نهان بدو گفت، «استاد اینجا است و تو را می خواند.» ۲۹ و او چون این را شنید، شتابان برخاسته و نزد او رفت. ۳۰ اینگاه یسو هنوز درون دهکده نیامده بود، و نکه هنوز در جایی بود که مارتا او را دیدار کرده بود. ۳۱ آنگاه یهودیانی که با او در خانه بودند و او را دلداری می دادند، چون دیدند مریم شتابان برخاست و بیرون رفت، از پی او راهی شدند، و گمان می کردند که او بر سر گور می رود تا در آنجا گریه کند. ۳۲ پس مریم، هنگامی که به جایی که یسو بود رسید، چون او را دید، بر پاهای او افتاده و بدو گفت، «خداوندگارا، اگر اینجا بودی، برادرم نمی مرد.» ۳۳ پس یسو چون او را گریان دید، و یهودیانی که او را همراهی می کردند نیز می گریستند، در روان برآشفست و پریشان شد. ۳۴ و گفت، «**او را کجا نهاده اید؟**» به او گفتند، «خداوندگارا، بیا و بین.» ۳۵ یسو گریست. ۳۶ آنگاه یهودیان می گفتند، «بنگرید که چه اندازه او را دوست می داشت.» ۳۷ هرچند برخی از آنها گفتند، «آیا این مرد که چشمان آن نابینا را باز کرد، نمی توانست این مرد را نیز از مرگ باز دارد؟»

یسو لازار را جان دوباره می دهد

۳۸ آنگاه یسو، همچنان که باز بر آشفته شده بود، به آرامگاه می آید؛ که اشکفتی بود، و سنگی بر آن نهاده بودند. ۳۹ یسو می گوید، «سنگ را بردارید.» و مارتا، خواهر آن مرد درگذشته بدو می گوید، «سرورم، هم اکنون بوی می دهد، زیرا چهار روز گذشته است.» ۴۱ یسو به او می گوید، «آیا تو را نگفتم که اگر باور داشته باشی، شکوه خداوند را خواهی دید؟»

۴۱ پس سنگ را برداشتند. و آنگاه یسو چشمانش را به بالا برافرازد و گفت: «پدر، تو را سپاسگزارم که مرا شنیدی. ۴۲ و من می دانستم که همیشه مرا می شنوی، اینگاه این را از برای این دسته که در این پیرامون ایستاده اند گفتم، تا باور آورند که تو مرا فرستاده ای.» ۴۳ و چون اینها را گفت، به آوای بلند بانگ بر آورد، «لازار، برون آی» ۴۴ و آن تن که مرده بود، همانگونه با دستها و پاها نوار پیچ، و سیمای سریند پیچ شده، برون آمد. و یسو به آنان گفت، «او را باز کنید و بگذارید برود.»

انجمن کردن یهودیان برای کشتن یسو

۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه یسو کرد را دیدند، بدو باور آوردند؛ ۴۶ هرچند برخی از ایشان نزد فریسیان رفتند و آنچه یسو کرده بود را بدیشان گفتند. ۴۷ پس موبدان و فریسیان انجمنی گرد آوردند، و می گفتند، «چه کنیم؟ زیرا این مرد نشانه های بسیار انجام می دهد. ۴۸ اگر او را به همین راه بگذاریم، همه به او باور خواهند آورد، و رومیان آمده، این جایگاه و این تبار از ما بستانند.» ۴۹ آنگاه یکی از ایشان، به نام کایفاس، که در آن سال موبدسالار بود، بدیشان گفت، «شما هیچ نمی دانید، ۵۰ و بر نمی شمارید که شما را سودمندی آن است که

یک تن از بهر تبار بمیرد، تا مبادا که همه تبار نیست گردد.» ۵۱ و آنگاه این را از خویشان نگفت، و نکه چون در آن سال موبدسالار بود، پیغمبری کرد که یسو را آن باشد که از برای تبار بمیرد، ۵۲ و نه تنها که از برای تبار، و نکه تا فرزندان خدا را، که پراکنده شده اند، در یگانگی گرد آورد.

۵۳ از پس آن روز رای زدند که او را بکشند. ۵۴ از این روی یسو دیگر آشکارا در میان یهودیان گذر نمی کرد، و نکه از آنجا بر کرانه ای در نزدیکی بیابان، و به شهری به نام افرایم رفت. و با شاگردان در آنجا بماند.

۵۵ و اینگاه پس یهودیان نزدیک بود، و بسیاری از آن سامان پیش از پسخ به اورشلیم رفتند، تا خود را پاکسازی کنند. ۵۶ پس در جستجوی یسو می بودند و همچنان که در پرستشگاه ایستاده بودند به یکدیگر می گفتند، «شما چه می پندارید؟ که او هیچ به جشن نخواهد آمد؟» ۵۷ و اینگاه موبدان و فریسیان فرمان داده بودند که اگر کسی بداند او کجا است، آگاهی آورد، تا او را گیر افکنند.

یهوهان ۱۲

مریم یسو را به روغن خوشبوی می پرواسد

۱ پس یسو، شش روز پیش از پسخ، به بتانیا آمد، جایی که لازار، همان که یسو او را از مردگان برخیزانیده بود، در آنجا بود. ۲ پس در آنجا برای او شام درست کردند، و مارتا پذیرایی می کرد، و لازار نیز یکی از کسانی بود که با او بر سر خوان لم داده بودند. ۳ آنگاه مریم، پیاله ای از روغن خوشبوی گرانها از سنبل ناب را برگرفته، و پاها ی یسو را پرواسید و با گیسوانش پاها ی او را خشک کرد؛ و خانه از بوی خوش روغن آکنده شد. ۴ پس یهودای اسکاریوت، یکی از شاگردان یسو که بر آن بود که او را درسپارد، گفت، ۵ «از

چه روی این روغن خوشبوی به سیصد دینار فروخته نشد، و به تهیدستان داده نشد؟» ۶ و این را گفت، نه از آن رو که دلواپس تهیدستان بود، ونکه از این روی که دزد بود، و چون کیسه پول را به همراه می داشت، از آنچه که در آن ریخته می شد، می ربود. ۷ پس یسو گفت، «او را رها کن، تا که بهر روز خاکسپاریم آن را نگاه دارد؛ ۸ چون تهیدستان را همیشه با خود دارید؛ هر چند که مرا، همیشه ندارید.»

پیشوایان بر آن شدند که لازار را بکشند

۹ سپس گروهی بسیار از یهودیان دانستند که او آنجا است؛ و آمدند، تا نه تنها یسو را، ونکه تا لازار را نیز که یسو از مردگان برخیزانیده بود، ببینند. ۱۰ و همانگاه موبدان انجمن کرده بودند که لازار را نیز بکشند. ۱۱ زیرا بسیاری از یهودیان از شَؤن او می رفتند و به یسو باور می آوردند.

یسو پیروزمندانه به اورشلیم درون می آید

۱۲ فردای آن روز، گروه بسیاری که به جشن آمدند، چون شنیدند که یسو به اورشلیم می آید، ۱۳ شاخه های خرما بن به دست گرفته و به دیدار او رفتند، و فریاد می زدند، «هوسانا! فرخنده است آنکه به نام خداوند می آید، و همانا پادشاه اسرائیل.» ۱۴ و آنکه یسو کره خری بیافته و بر آن سوار گشت، چنانکه نوشته شده است: ۱۵ «مترس، ای دختر سیهون. بنگر که پادشاه تو، سوار بر کره خری می آید.» ۱۶ شاگردان او اینها را از آغاز درنیافتند، هر چند آنکه یسو شکوه یافت به یاد آوردند که همه اینها درباره او نوشته شده بودند، و همین ها را با او به انجام آورده بودند. ۱۷ و آن گروهی که در آن هنگامه که او لازار را از گور فرا خواند، و او را از مردگان برخیزانید، به همراهش بودند، همچنان گواه می

دادند. ۱۸ هم از این روی مردم به دیدار او می رفتند، زیرا شنیده بودند که این نشانه از او به انجام رسیده است. ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر می گفتند، «می بینید که هیچ بهره ای نمی برید. بنگرید، که جهان از پی او رفته است.»

یسو از مرگ خویش سخن می گوید

۲۰ اینگاه چندی یونانی، در میان کسانی که فرا آمده تا در جشن پرستش کنند، بودند؛ ۲۱ و ایشان نزد فیلیپ، که از بتسایدای گلیلا بود آمده، و از او پرسیدند و گفتند، «سرور، می خواهیم یسو را ببینیم.» ۲۲ پس فیلیپ آمد و به آندریا گفت؛ و آندریا و فیلیپ آمدند و به یسو گفتند. ۲۳ و یسو به آنها پاسخ داده می گوید، «هنگامه آن فرار رسیده که پسر آدمی شکوه یابد. ۲۴ بر راستی، بر راستی، به شما میگویم، دانه گندم، تنها می ماند، مگر آنکه در خاک افتاده و بمیرد، و اگر بمیرد، بار بسیار آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد، آن را تباه می کند، و آنکه از جان خویش در این جهان بیزار باشد، تا زندگانی جاودان آن را نگاه خواهد داشت. ۲۶ اگر کسی مرا بندگی می کند، باید مرا پیروی کند؛ و جایی که من هستم، بنده من نیز آنجا خواهد بود. اگر کسی مرا بندگی می کند، پدر او را ارج خواهد نهاد.

۲۷ اکنون جان من آشفته شده است، و چه بگویم، "پدر، مرا از این هنگامه رهایی بده؟" خواه آنکه از بهر آن به این هنگامه آمده ام. ۲۸ پدر، نام خود را شکوه بده.» آنکه آوایی از آسمان آمد، «هم شکوه داده ام، و باز شکوه خواهم داد.» ۲۹ پس مردمی که ایستاده بودند آن آوا را شنیدند و می گفتند، «تندر آمده است.» دیگران می گفتند: «فرشته ای با او سخن گفته است.» ۳۰ یسو پاسخ داد و گفت، «این آوا نه از برای من، ونکه

از برای شما آمده است. ۳۱ هنگام داوری بر این جهان است؛ اینگاه پیشوای این جهان بیرون افکنده خواهد شد. ۳۲ و من، چنانکه از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» ۳۳ و این را می گفت تا چگونگی مرگی که بر آن بود تا بمیرد را نشانه دهد.

۳۴ پس مردم او را پاسخ دادند، «ما از دینکرد شنیده ایم که مسیحا تا به همیشه خواهد ماند، و تو چگونه می گویی که «پسر آدمی باید برافراشته گردد؟» این پسر آدمی کیست؟» ۳۵ پس یسو بدیشان گفت، «هنوز تا اندک زمانی روشنایی با شماست، چنان که روشنایی را دارید راه بروید، تا مبادا که تاریکی شما را فرو گیرد. آنکه در تاریکی راه می رود، نمی داند به کجا می رود. ۳۶ چنان که روشنایی را دارید، به روشنایی باور بیاورید، تا فرزندان روشنایی گردید.» یسو اینها را گفت، و دور شده، از ایشان پنهان گردید.

بی باوری مردم

۳۷ و هرچند که او نشانه های بسیار در برابر ایشان به انجام رسانیده بود، به او باور نیاوردند، ۳۸ تا که سخن ایسای پیامبر بر آورده شود که گفت، «خداوندگارا، چه کسی پیام ما را باور کرده است؟ و بازوی خداوندگار بر چه کسی آشکار شده است؟» ۳۹ و از این روی، نمی توانستند باور آورند، زیرا ایسای دوباره گفت: ۴۰ «او چشمان ایشان را کور، و دل ایشان را سخت کرده است، تا مبادا که به چشمان خود بینند، و با دل خود دریابند، و بگروند، و درمانشان کنم.» ۴۱ اینها را ایسای گفت زیرا شکوه او را دید و دوباره او سخن گفت.

برخی به یسو باور می آورند

۴۲ باز با این همه، بسیاری از پیشوایان به او باور آوردند؛ هرچند که از سر فریسیان بر زبان نمی آوردند، مبادا که از کنیسه برون رانده شوند؛ ۴۳ زیرا پسند آدمیان را بیشتر از شکوه خدا دوست داشتند.

۴۴ و یسو بانگ برآورد و گفت، «آن کس که به من باور آورد، به من باور نمی آورد، ونکه به او که مرا فرستاده است؛ ۴۵ و آن کس که به من بنگرد، فرستنده مرا می بیند. ۴۶ من چون فروغی به جهان آمده ام، تا هر که به من باور آورد، در تاریکی نماند. ۴۷ و اگر کسی سخنان مرا بشنود و پاس ندارد، من او را داوری نمی کنم، زیرا نیامده ام که جهان را داوری کنم، ونکه جهان را رستگاری بخشم. ۴۸ آن کس که مرا وازند و سخنان مرا نپذیرد، یکی را دارد که او را داوری کند: آن سخن که گفتم، همان در روز واپسین او را داوی خواهد کرد. ۴۹ زیرا من از خویشتن سخن نگفتم، ونکه خود پدر، همو که مرا فرستاده است، مرا فرمان داده است که چه سخن آورم و چه بگویم. ۵۰ و می دانم که فرمان او زندگانی جاودانه است. پس آنچه من می گویم، پدر به من گفته است و به یکسان، همان را می گویم.»

یوهان ۱۳

شستن پاهای شاگردان

۱ و پیش از جشن پسخ، یسو آگاه از اینکه هنگامه او فرا رسیده بود تا از این جهان به نزد پدر برود، چون کسان خود را که در این جهان بودند دوست می داشت، ایشان را تا به فرجام مهر ورزید. ۲ هنگام خوراک شب بود، و اهریمن از پیشتر در دل یهودای اسکاریوت، پسر سیمون، نهاده بود که یسورا درسپارد، ۳ یسو، چون می دانست که پدر همه را به دستان او سپرده است، و از نزد خدای

برآمده و به نزد خدای می رود، ۴ از شام بر می خیزد و جامگان به کناری می نهد و بشگیری بر گرفته به گرد خویش می بندد.

۵ سپس، آب در لگنی می ریزد، و آغاز می کند به شستن پاهای شاگردان، و خشک کردن آنها با بشگیری که به گرد خود بسته بود. ۶ و هنگامی که به سیمون پترو می رسد، او به یسو می گوید، «خداوندگارا، آیا شما پاهای مرا می شوی؟» ۷ یسو پاسخ داده و بدو گفت، «آنچه را که من انجام می دهم اکنون در نمی یابی؛ و آنکه از پس این در خواهی یافت.» ۸ پترو بدو می گوید، «نه، پاهای مرا هرگز مباد که بشوی.» یسو او را پاسخ داد، «با من بهری نداری، مگر آنکه تو را بشویم.» ۹ سیمون پترو بدو می گوید، «خداوندگارا، پس نه تنها پاهایم، و آنکه دستها و سرم را نیز!» ۱۰ یسو بدو می گوید، «او که تن شسته شده نیازی مگر به شستن پاها ندارد، و آنکه سراپا پاکیزه است، و شما پاک هستید، گرچه همگی نه!» ۱۱ زیرا آنکه او را در می سپارد را می شناخت، و از همین روی گفت، «همه پاک نیستید.»

۱۲ پس آنگاه که پاهای ایشان را بشست، جامگان خویش را بر گرفته، و باز بر سر خوان لم داده بود، بدیشان گفت، «آیا دریافتید که با شما چه کردم؟» ۱۳ شما مرا استاد و خداوندگار می خوانید، و به درستی می گوید، زیرا که هستم. ۱۴ پس اگر من، استاد و خداوندگار، پاهای شما را شستم، بر شما نیز شستن پاهای یکدیگر بایسته است. ۱۵ زیرا شما را نمونه ای دادم، تا همان سان که من با شما کردم، شما نیز انجام دهید. ۱۶ براسستی، براسستی، به شما می گویم، نه برده از سالار خویش بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خویش. ۱۷ اگر اینها را می دانید، همایونید، چنانچه که آنها را به انجام آورید.

یکی از شما مرا در خواهد سپارد

۱۸ درباره همه شما سخن نمی گویم. کسانی که بر می گزینم را می شناسم. و آنکه تا نوشتار بر آورده گردد، "او که نان مرا می خورد پاشنه اش را بر روی من افراشته است." ۱۹ از هم اکنون پیش از آنکه رخ دهد به شما می گویم، تا آنگاه که روی دهد باور بیاورید، که من هستم. ۲۰ براسستی، براسستی، به شما می گویم، هرکس، آنکه من بفرستم را پذیرد، مرا می پذیرد، و آن کس که مرا پذیرد، او که مرا فرستاده را می پذیرد.»

۲۱ آنگاه که اینها را گفته بود، یسو در روان آشفته شد، و گواه داد و گفت، «براسستی، براسستی، به شما می گویم که یکی از شما مرا در خواهد سپارد.» ۲۲ شاگردان به یکدیگر نگریسته، سردرگم بودند که درباره که سخن می گوید. ۲۳ یکی از شاگردان او، که یسو دوستش می داشت، بر پهلوی یسو لم داده بود. ۲۴ پس سیمون پترو بدو نمار می کند و بدو می گوید، «پیرس درباره چه کسی سخن میگوید؟» ۲۵ پس او همچنان که به پهلوی یسو لمیده بود، بدو می گوید، «خداوندگارا، او کیست؟» ۲۶ و یسو پاسخ می دهد، «همان است که من این تکه نان را فرو برده و بدو خواهم دهم.» پس آنگاه که آن تکه را فرو برده بود، آن را می گیرد و به یهودا، پسر سیمون اسکاریوت می دهد. ۲۷ و آنگاه از پس آن تکه نان، اهریمن به درون او رفت. پس یسو بدو گفت، «آنچه که می کنی، شتابان انجام بده.» ۲۸ اینگاه از کسانی که بر سر خوان لم داده بودند هیچکس نمی دانست که از چه راستا با او سخن گفت. ۲۹ زیرا برخی می پنداشتند که چون یهودا کیسه پول را داشت، یسو بدو می گوید، "آنچه را که برای جشن نیاز داریم بخر." یا اینکه چیزی به تهیدستان بدهد. ۳۰ پس او چون آن تکه نان را بستاند، بیدرنگ بیرون شد؛ و شباهنگام بود.

شما را فرمانی تازه می دهم

۳۱ پس آنگاه که او بیرون رفته بود، یسو می گوید، «هم اکنون پسر آدمی شکوه یافته، و خداوند در او شکوه یافته است، خدا نیز وی را در خود شکوه خواهد داد، و او را بیدرنگ شکوه خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان دلبند، هنوز اندکی با شما هستم، مرا خواهید جست، و چنان که به یهودیان گفتم و اینگاه به شما می گویم، آنجا که من می روم، شما را توان آمدن نباشد. ۳۴ فرمانی تازه به شما می دهم، که یگدیگر را دوست بدارید؛ همانگونه که من شما را دوست داشته ام، شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. ۳۵ اگر به یکدیگر مهر داشته باشید، همگان از آن مهر خواهند دانست که شاگردان من هستید.»

یسو روگردانی پترو را پیشوگویی می کند

۳۶ سیمون پترو بدو می گوید، «خداوندگارا، به کجا روانه ای؟» یسو او را پاسخ داد، «آنجا که می روم، تو را توان پیرو آمدن نباشد، هرچند که در آینده پیرو خواهی آمد.» ۳۷ پترو بدو می گوید، «خداوندگارا، از چه روی هم اکنون تو را پیرو آمدن نتوانم؟ جانم را برای تو خواهم نهاد.» ۳۸ یسو پاسخ داد، «آیا جانت را برای من خواهی نهاد؟ براستی، براستی، به تو می گویم، خروس بانگ نخواهد زد، تا اینکه مرا سه بار بستاوله خواهی کرد.»

یوهان ۱۴

من راه و راستی و زندگی هستم

۱ «دل شما آشفته نباشد. به خدا باور دارید، مرا نیز باور آرید. ۲ در سرای پدر من کاشانه بسیار است، وگر چنین نبود، آیا به شما می گفتم که از

بهر فراهم کردن جایگاهی برای شما می روم؟ ۳ و اگر بروم و برایتان جایگاهی فراهم کنم، باز می آیم و شما را نزد خود خواهم برد، تا آنجا که من هستم، شما نیز باشید. ۴ و آنجا که من می روم، راه آن را می دانید.»

۵ توماس بدو می گوید، «خداوندگارا، نمی دانیم به کجا می روی؛ چگونه توان دانستن راه را داریم؟ ۶ یسو بدو می گوید، «من راه و راستی و زندگی هستم؛ هیچکس نزد پدر نمی آید، مگر از گذار من. ۷ اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید؛ از هم اکنون او را می شناسید و او را دیده اید.»

۸ فیلیپ بدو می گوید، «خداوندگارا، پدر را به ما بنمای، و این ما را بس است.» ۹ یسو بدو می گوید، «زمانی بسیار با شما هستم، و فیلیپ، تو مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دیده است، پدر را دیده است؛ چگونه می گویی، "پدر را به ما بنمای؟" ۱۰ آیا باور نداری که من در پدر، و پدر در من است؟ سخنانی که به شما می گویم، از خود نمی گویم، و نکه پدر، که در من مانا است؛ کارهای خود را به انجام می رساند. ۱۱ مرا باور کنید، که من در پدر هستم، و پدر در من. وگر نه، از برای خود آن کارها باور آورید. ۱۲ براستی، براستی، به شما می گویم، آنکه به من باور دارد، کارهایی را که من انجام می دهم، او نیز انجام خواهد داد، و او از اینها بزرگتر را به انجام خواهد رساند، زیرا که من به نزد پدر می روم. ۱۳ و هرآنچه که به نام من درخواست کنید، آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر شکوه یابد. ۱۴ اگر چیزی به نام من از من بخواهید، من به انجام خواهم رساند.»

یسو سپنتا روان را نوید می دهد

۱۵ «اگر مرا دوست دارید، فرمانهایم را پاس خواهید داشت. ۱۶ و من از پدر خواهم خواست، و او شما را یاور دیگری خواهد داد که همیشه با شما باشد، ۱۷ همان روان راستی، که جهان پذیرفتنش را توان ندارد. زیرا نه او را می بیند، نه می شناسد. هرچند که شما او را می شناسید، زیرا با شما می ماند، و در شما خواهد بود.

۱۸ شما را بی سرپرست نخواهم گذاشت؛ نزد شما می آیم. ۱۹ هنوز اندکی، و جهان دیگر مرا نمی بیند، اگرچه شما مرا می بینید؛ و چون من زنده ام، شما نیز خواهید زیست. ۲۰ در آن روز خواهید دانست که من در پدرم هستم، و شما در من، و من در شما. ۲۱ آنکه فرمانهای مرا دارد و آنها را پاس می دارد، او کسی است که مرا دوست می دارد، و او که مرا دوست می دارد، زیر دستان پدرم دوست داشته خواهد شد؛ من نیز او را دوست خواهم داشت و خود را بدو نمایان خواهم کرد.»

۲۲ یهودا (نه اسکاریوتی)، بدو می گوید، «خداوندگارا، پس چه شده است که آهنگ به نماییدن خودت بر ما می کنی، و نه بر جهان؟» ۲۳ یسو پاسخ داد و بدو گفت، «اگر کسی مرا دوست بدارد، سخن مرا پاس خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد، و کاشانه خود را با او خواهیم ساخت. ۲۴ آنکه مرا دوست نمی دارد، سخنان مرا پاس نمی دارد، و این سخن که می شنوید، از آن من نیست، و نکه از پدرم که مرا فرستاده است. ۲۵ اینها را در هنگامی به شما گفته ام، که با شما به سر می برم. ۲۶ بیک آن یاور، آن سپنتا روان، که پدر به نام من او را خواهد فرستاد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هر آنچه که من به شما گفتم را به یادتان خواهد آورد.

شما را آرامش می سپارم

۲۷ شما را آرامش می سپارم؛ آرامشم را به شما می دهم؛ نه آنگونه که جهان می دهد، من به شما می دهم. دلتان نه آشفته باشد، نه بیمناک باشد. ۲۸ شنیدید که من به شما گفتم، رهسپار می شوم و به نزد شما باز می آیم. اگر مرا دوست می داشتید، شادمان می شدید که به نزد پدر می روم، زیرا که پدر از من بزرگتر است. ۲۹ و از هم اکنون پیش از آنکه رخ دهد به شما گفته ام، تا آنگاه که روی دهد باور بیاورید. ۳۰ دیگر بسیار با شما سخن نخواهم گفت، زیرا که پیشوای این جهان می آید، و او هیچ بر من ندارد؛ ۳۱ بیک تا جهان بداند که پدر را دوست می دارم، و همان که پدر مرا فرمان داده و می دهد، همان را انجام می دهم. برخیزید، از این جا برویم.»

یوهان ۱۵

یسو درخت انگور راستین

۱ «من تاک راستین هستم، و پدرم باغبان است. ۲ هر شاخه ای در من که میوه بار نمی آورد را بر می چیند؛ و هر آن شاخه که میوه بار می آورد را پاکسازی می کند، تا میوه بیشتر بار آورد. ۳ شما از پیشتر و از بهر سخنی که به شما گفته ام، پاک هستید. ۴ در من بمانید، و من در شما. به همانگونه که شاخه، توان بار آوردن میوه از خودش را ندارد، مگر اینکه در تاک بماند، به همین روی، شما نیز نمی توانید، مگر آنکه در من بمانید. ۵ من تاک هستم، شما شاخه ها. آنکه در من می ماند، و من در او، میوه بسیار بار می آورد. زیرا که جدای از من توانای به انجام رسانیدن هیچ نیستید. ۶ اگر کسی در من نماند، برون افکنده می شود و همچون شاخه ای که خشک شده است، و آنها را گرد می آورند و درون آتش می اندازند، سوخته می شود. ۷ اگر در من بمانید و سخنان من

در شما بماند، آنچه را که خواهان هستید، در خواست کنید، و شما را برآورده خواهد شد. ۸ پدر من، در این شکوه می یابد، که میوه بسیار بار آورید، و شاگردان من باشید. ۹ همانگونه که پدر مرا دوست داشته است، من هم شما را دوست داشته ام. در مهر من بمانید. ۱۰ اگر فرمان های مرا پاس بدارید، در مهر من خواهید ماند، به سان من، که فرمان های پدرم را پاس داشته ام، و در مهر او می مانم. ۱۱ اینها را به شما گفتم، تا شادی من در شما باشد، و شادیتان سرشار باشد. ۱۲ این فرمان من است، که یکدیگر را دوست بدارید، به همان سان که من شما را دوست داشته ام.

بزرگترین مهر

۱۳ بزرگتر از این مهر را هیچکس ندارد، که کسی جان خود را برای دوستانش بنهد. ۱۴ شما دوستان من هستید، اگر آنچه را که به شما فرمان می دهم، انجام دهید. ۱۵ پس دیگر شما را بردگان نمیخوانم، زیرا برده نمی داند که سالارش چه می کند. و نکه شما را دوستان خوانده ام، زیرا همه آنچه که از پدرم شنیدم، به شما شناسانیده ام. ۱۶ شما مرا برگزیدید، و نکه من شما را برگزیدم، و شما را برگماشتم تا بروید و میوه بار آورید، و میوه شما بماند؛ تا که هرچه از پدر به نام من درخواست کنید، به شما بدهد. ۱۷ اینها را به شما فرمان می دهم، که یکدیگر را دوست بدارید.

جهان از شما بیزار است

۱۸ اگر جهان از شما بیزار است، می دانید که پیش از شما، از من بیزار بوده است. ۱۹ اگر از این جهان بودید، جهان دارایی خویش را دوست می داشت، بیک چون از این جهان نیستید، و نکه من شما را از جهان برگزیدم، از این روی جهان از شما بیزار

است. ۲۰ سخنی که به شما گفتم را به یاد داشته باشید: برده از سالار خویش بزرگتر نیست. اگر مرا آزار تازیدند، بر شما نیز آزار خواهند تاخت؛ اگر سخن مرا پاس داشتند، برای شما را نیز، پاس خواهند داشت. ۲۱ و نکه اینها همه را از برای نام من با شما خواهند کرد، زیرا او که مرا فراستاده را نشناخته اند. ۲۲ اگر نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه نمی داشتند؛ بیک هم اکنون دیگر بهانه ای برای گناهشان ندارند. ۲۳ کسی که از من بیزار باشد، از پدر من نیز بیزار است. ۲۴ اگر در میان ایشان این کارها را که هیچکس دیگر نکرده، به انجام نرسانده بودم، گناه نمی داشتند؛ بیک اینگاه، هم دیده اند و بیزار بوده اند، هم مرا و هم پدر مرا. ۲۵ چنانکه تا که سخنی که در دینکرد ایشان نوشته شده است برآورده گردد: "مرا مفت بیزار بودند."

۲۶ هنگامی که آن یاور، که من از نزد پدر به شما خواهم فرستاد بیاید، که روان راستی است و از نزد پدر فرا می آید، همان درباره من گواه خواهد داد. ۲۷ و شما نیز گواه می دهید، زیرا که از آغاز با من هستید.»

یوهان ۱۶

هشدار یسو

۱ «اینها را به شما گفتم تا به لغزش میفتید. ۲ شما را از کنیسه ها برون خواهند کرد؛ و نکه هنگامه ای می آید که هرکس شما را بکشد خواهد پنداشت که کاری از بهر خداوند به پیشکشی آورده است. ۳ و اینها را خواهند کرد، زیرا نه پدر را شناخته اند، نه مرا. ۴ بیک اینها را به شما گفتم، تا آنگاه که هنگامه ایشان فرا آید، به یاد آورید که من آنها را به شما گفتم ام. گرچه اینها را از آغاز به شما نگفتم، چرا که به همراه شما بودم.

کار سبنتا روان

۵ هرچند اینگاه که به نزد او که مرا فرستاده می روم، هیچ یک از شما از من نمی پرسد، "کجا می روی؟" ۶ و چنانکه اینها را با شما گفتم، سوگ دل شما را آکنده کرده است. ۷ با این همه، من راستی را به شما می گویم، شما را سودبخش است که من روانه شوم. زیرا اگر رهسپار نگردم، آن یاور هرگز به نزد شما نخواهد آمد، هرچند اگر که بروم، او را به نزد شما خواهم فرستاد. ۸ و چون او آید، او جهان را پیرامون گناه، و درستکاری، و داوری نکوهش خواهد کرد: ۹ همانا پیرامون گناه، زیرا به من باور ندارند؛ ۱۰ و پیرامون درستکاری، زیرا به نزد پدر راهی می شوم، و دیگر مرا نمی بینید؛ ۱۱ و پیرامون داوری، زیرا که پیشوای این جهان داوری شده است.

۱۲ هنوز بسیار دارم که با شما بگویم، بیک اینگاه توان تاب آوردنشان را ندارید. ۱۳ هرچند آنگاه که او بیاید، آن روان راستی، شما را در راستی آزرگار رهبری خواهد کرد؛ زیرا او از خویشتن سخن نخواهد گفت، و نکه هرچه که بشنود را بازگو خواهد کرد؛ و چیزهایی که پیش می آیند را، به آگاهی شما خواهد رساند. ۱۴ او مرا شکوه خواهد داد، زیرا از آنچه که از آن من است خواهد ستاند، و به شما آگاهی خواهد داد. ۱۵ همه آنچه را که پدر دارد، از آن من است. از این روی گفتم از آنچه که از آن من است خواهد ستاند، و به شما آگاهی خواهد داد.

۱۶ هنوز اندکی و دیگر مرا نمی بینید، و باز اندکی و مرا خواهید دید. زیرا به نزد پدر راهی می شوم.»

اندوه و شادی

۱۷ پس برخی از شاگردان او به یکدیگر گفتند، «این چیست که به ما می گوید، "هنوز اندکی و دیگر مرا نمی بینید." و "باز اندکی و مرا خواهید

دید." و "زیرا به نزد پدر راهی می شوم؟"» ۱۸ پس می گفتند، «این چیست که می گوید، "اندکی؟" نمی دانیم چه می گوید.» ۱۹ یسو می دانست که آنها آهنگ پرسش کردن از او را دارند، و به آنها گفت، «آیا در این باره با یکدیگر کنکاش می کنید که گفتم، هنوز اندکی و دیگر مرا نمی بینید، و باز اندکی و مرا خواهید دید؟ ۲۰ بر راستی، بر راستی، به شما می گویم که خواهید گریست و زاری خواهید کرد، هرچند که جهان شادمان خواهد گشت. شما اندوهگین خواهید شد، بیک اندوه شما به شادی جایگزین خواهد گردید. ۲۱ زن به هنگام زایمان درد دارد، زیرا که هنگامه او فرا رسیده است؛ هرچند هنگامی که کودک را زاییده، از شادی آنکه آدمی به جهان زاده شده است، دیگر آن رنج را به یاد نمی آورد. ۲۲ از این روی همانا شما نیز، اینک اندوهمندید؛ اگرچه شما را باز خواهم دید، و دلتان شادمان خواهد شد، و شادیتان را هیچکس از شما نخواهد ستاند.

پیروزی بر جهان

۲۳ و در آن روز، از من هیچ پرسشی نخواهید کرد. بر راستی، بر راستی، به شما می گویم، هر آنچه که درخواست کنید، پدر به نام من به شما خواهد داد. ۲۴ تا کنون به نام من هیچ درخواستی نکرده اید، درخواست کنید و دریافت خواهید داشت، تا که شادیتان سرشار باشد.

۲۵ اینها را به نهانواره به شما گفته ام؛ هنگامه ای فرا می رسد که در آنگاه دیگر به نهانواره با شما سخن نخواهم گفت، و نکه بی پرده درباره پدر به شما آگاهی خواهم داد. ۲۶ در آن روز به نام من درخواست خواهید کرد، و به شما نمی گویم که برایتان از پدر می پرسم. ۲۷ زیرا که خود پدر شما را دوست دارد، چرا که شما مرا دوست داشته و باور داشته اید که من از نزد خدای فرا آمده ام.

۲۸ از نزد پدر فرا آمده و بدین جهان درون شده
ام؛ دگر بار جهان را وا می گذارم و به نزد پدر می
روم.»

۲۹ شاگردانش می گویند، «بنگر، که هم اکنون بی
پرده سخن می گویی، و نهانواره نمی گویی. ۳۰
اینگاه می دانیم که تو همه چیز را می دانی، و نیازی
نداری که کسی از تو پرسش کند. به این باور داریم
که از نزد خدای فرا آمده ای.» ۳۱ یسو بدیشان
پاسخ داد، «آیا همین هنگام باور دارید؟ ۳۲ هان،
هنگامه ای فرا می آید، و رسیده است، که پراکنده
گردید، هریک به خویشان، و مرا تنها گذارید؛ و باز
هم من تنها نخواهم بود، زیرا که پدر با من است.
۳۳ اینها را به شما گفتم تا که در من، آرامش
داشته باشید، در این جهان در تنگنا هستید. بیک
پُر دل باشید؛ من بر جهان پیروز آمده ام.»

یوهان ۱۷

نیایش برای پسر

۱ یسو اینها را فرمود، و چشمانش را بر آسمان
برافراشته، گفت، «پدر، آن هنگامه فرا رسیده
است؛ پسر را شکوه ده، تا پسر نیز تو را شکوه
دهد. ۲ همانگونه که او را بر هر تنی، توانکاری
داده ای، تا به همه کسانی که به او سپرده ای،
زندگانی جاودانه دهد. ۳ و زندگانی جاودانه این
است که تو، تنها خدای راستین را، و یسو مسیح
که فرستاده ای را، بشناسند. ۴ من تو را بر روی
زمین شکوه داده ام، چنانکه کاری را که به من
سپردی تا انجام دهم، به فرجام رسانیدم. ۵ و
اینگاه پدر، مرا با خودت، باشکوهی که پیش از آن
که این جهان باشد، من در کنار تو داشتم، شکوه
ده.»

نیایش برای شاگردان

۶ نام تو را برای مردمانی که از این جهان به من
سپردی روشن ساختم. از آن تو بودند، و تو ایشان
را به من سپردی، و سخت را پاس داشته اند. ۷
اکنون دانسته اند که هر آنچه که مرا داده ای، از
نزد توست؛ ۸ زیرا گفتارهایی که به من سپردی،
بدیشان سپردم، و آنها پذیرفته و به راستی دانستند
که از نزد تو آمده ام؛ و باور آوردند که تو مرا
فرستادی. ۹ من از برای ایشان خواهش می کنم،
نه از بهر جهان، و نکه از برای آنانکه به من سپرده
ای خواهش می کنم، زیرا که آنها از آن تو هستند.
۱۰ و همه داشته های من، از آن توست، و داشته
های تو، از آن من است؛ و در ایشان شکوه یافته
ام. ۱۱ و بیش از این در جهان نیستم، بیک آنها
هنوز در جهانند، و من نزد تو می آیم. ای پدر
سپنتا، آنها را در نام تو، همان نام که به من داده
ای، نگاه بدار، تا که به سان ما، یک باشند. ۱۲
هنگامی که با آنها بودم، من آنها را در نام تو، همان
نام که به من داده ای، نگاه داشتم. و آنها را
پاسداری کردم و هیچ یک از آنها تباه نشد، مگر
آن پسر تباهی، تا که نوشتار برآورده گردد.

۱۳ و نکه اینگاه به نزد تو می آیم، و اینها را در این
جهان می گویم، تا که درویشان، شادی مرا لبریز
داشته باشند. ۱۴ من سخن تو را به آنها داده ام،
و جهان از ایشان بیزار بوده است، زیرا که از این
جهان نیستند، به همان سان که من از جهان
نیستم. ۱۵ درخواست نمی کنم که ایشان را از این
جهان برکشی، بیک که ایشان را از آن پتیاره نگاه
بداری. ۱۶ از جهان نیستند، همانگونه که من از
جهان نیستم. ۱۷ آنان را در راستی سپنتاگین
گردان؛ سخن تو راستی است. ۱۸ به همان سان
که مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان
فرستادم؛ ۱۹ و من خویشان را از بهر ایشان

سپنتاگین می‌کنم، تا که آنها نیز در راستی سپنتاگین گردانده شوند.

نیایش برای همه باورمندان

۲۰ هرچند که نه تنها برای ایشان، و نه برای آنانی که از شَوند سخن ایشان مرا باور می‌آورند نیز، درخواست می‌کنم، ۲۱ تا همه یک باشند، به سان تو، پدر، در من، و من در تو، تا آنها نیز در ما باشند، تا جهان باور آورد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من شکوهی که مرا داده ای، بدیشان داده ام، تا که یک باشند، بدان سان که ما یک هستیم. ۲۳ من در آنان، و تو در من، تا که دریگانگی سرآمد گردانیده شوند، تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و دوستشان داشتی به همان سان که مرا دوست داشتی. ۲۴ ای پدر، خواهانم کسانی که به من سپرده ای، آنجا که من هستم، آنان نیز با من باشند، تا شکوه مرا بنگرند، که به من سپردی، زیرا که پیش از بنیاد جهان مرا دوست داشته ای. ۲۵ ای پدر درست کردار، ارچه که جهان تو را نشناخته است، بیک من تو را شناخته ام، و اینها را دانسته ام که تو مرا فرستادی. ۲۶ و نام تو را بدیشان شناسانده ام، و خواهم شناسید، تا مهری که با آن، مرا مهر ورزیدی در آنان باشد، و من در ایشان.»

یوهان ۱۸

دشمنیاری یهودا و درسپردن یسو

۱ چون اینها را گفت، یسو با شاگردانش به آن سوی جوی کدرون فرارفت، در آنجا بستانی بود، که او و شاگردانش به آن درون شدند. ۲ و اینگاه یهودا، همو که یسو را در می‌سپارد، از آن جایگاه آگاه بود، زیرا که یسو بارها شاگردانش را در آنجا گرد هم آورده بود. ۳ پس یهودا یگانی از سربازان و افسران را از موبدان و از فریسیان ستانده، و با

فانوس ها و چراغ ها و جنگ افزارها بدانجا می‌آید. ۴ از این روی یسو، آگاه از همه آنچه که برای او پیش می‌آیند، فرارفته و به آنها گفت، «**که را می‌جوئید؟**» ۵ او را پاسخ دادند، «یسوی نازری را.» بدانها می‌گوید، «**من هستم.**» اینگاه یهودا، همان که او را در می‌سپارد، با آنها ایستاده بود. ۶ و در هنگامی که بدانها گفت، «**من هستم.**» آنها به واپس رفته و بر زمین افتادند. ۷ پس دگر بار از آنان پرسید، «**که را می‌جوئید؟**» و گفتند، «یسوی نازری را.» ۸ یسو پاسخ داد، «**به شما گفتم که من هستم. پس اگر مرا می‌جوئید، بگذارید اینها رهسپار گردند.**» ۹ تا آن سخن که گفته بود برآورده گردد، «از آنان که به من سپرده ای، هیچ یک را از دست ندادم.» ۱۰ آنگاه سیمون پترو، دشنه ای داشت، که آن را برکشید و برده موبدسالار را بزد، و گوش راستش را برید؛ و نام آن برده مالخوس بود. ۱۱ پس یسو به پترو گفت، «**دشنه را در نیام انداز! آن جام را که پدر به من داده است، آیا نباید بنوشم؟**»

۱۲ سپس یگان سربازان و فرمانده و افسران یهودیان یسو را بازداشت کردند و او را در بند نهادند. ۱۳ و نخست به نزد آناس آوردند، زیرا او پدر شوهر کایفاس بود، همانی که در آن سال موبدسالار بود. ۱۴ اینگاه کایفاس همو بود که با یهودیان هم اندیشی کرد که سودمندی آن است که یک تن برای تبار بمیرد.

۱۵ و سیمون پترو و یک شاگرد دیگر از پی یسو می‌رفتند. و آن شاگرد که آشنای موبدسالار بود، با یسو به میان سرای موبدسالار درون شد. ۱۶ بیک سیمون پترو در درگاه بیرونی ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر، که آشنای موبدسالار بود، برون رفته و با دربان سخن گفت، و پترو را به اندرون آورد. ۱۷ پس آن کنیز، همان دربان، به پترو می‌گوید، «آیا نه آنکه تو نیز از شاگردان این مرد هستی؟»

او می گوید، «نیستم.» ۱۸ اینگاه بردگان و افسران ایستاده، آتشی زغال افروخته ساخته بودند، چرا که سرد بود و خود را گرم می کردند. و پترو نیز با آنان ایستاده بود و خود را گرم می ساخت.

موبدسالار از یسو بازجوی می کند

۱۹ سپس موبدسالار از یسو پیرامون شاگردانش و آموزه هایش پرسش کرد. ۲۰ یسو بدو پاسخ داد، «من با جهان بی پرده سخن گفته ام؛ من در کنیسه و در پرستشگاه، همان جا که همه یهودیان گرد هم می آیند، همواره آموزه دادم، و در نهان هیچ نگفته ام. ۲۱ چرا از من پرسش می کنی؟ از کسانی پرس که آنچه را به ایشان گفتم را شنیده اند؛ و بنگر، آنها دانسته اند که من چه گفتم.» ۲۲ هنگامی که اینها را گفته بود، یکی از افسران که آنجا ایستاده بود کشیده ای به یسو زد و گفت، «بدین گونه موبدسالار را پاسخ می دهی؟» ۲۳ یسو بدو پاسخ داد، «اگر به نادرستی گفتم، بر آن نادرستی گواه بده، و اگر به درستی گفتم، چرا مرا می زنی؟» ۲۴ پس آناس او را در بند نهاده نزد موبدسالار، کایفاس، فرستاد.

۲۵ اینگاه سیمون پترو ایستاده بود و خود را گرم می کرد، پس بدو گفتند، «آیا نه آنکه تو نیز از شاگردان او هستی؟» او بستاوه شد و گفت، «نیستم.» ۲۶ یکی از بردگان موبدسالار، با کسی که پترو او را گوش بریده بود، خویشاوند بود، و بدو می گوید، «آیا من تو را در آن بستان با او ندیدم؟» ۲۷ پترو باز هم بستاوه شد، و همان دم، خروسی بانگ برآورد.

یسو در برابر پلاتو

۲۸ آنگاه یسو را از نزد کایفاس به کاخ فرماندار می آورند. پگاه بود، و آنان به کاخ درون نشدند تا مبادا که ناپاک گردند، و نکه تا پسخ را بخورند. ۲۹ پس

پلاتو به نزد ایشان برون آمده و می گوید، «چه انگلی بر این مرد می آورید؟» ۳۰ پاسخ دادند و بدو گفتند، «اگر او پلید کردار نبود، او را به تو واگذار نمی کردیم.» ۳۱ پس پلاتو به آنها گفت، «خودتان او را ببرید و به فراخور دینکرد خود داوری کنید.» یهودیان بدو گفتند، «ما را کشتن هیچکس روا نباشد.» ۳۲ تا آن سخن که یسو بر زبان آورد، و چگونگی مرگی را که بر آن بود تا بمیرد را نشانه می داد، برآورده گردد.

۳۳ پس پلاتو باز به کاخ درون شد، و یسو را فرا خواند و بدو گفت، «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» ۳۴ یسو پاسخ داد، «تو این را از خود می گویی، یا که دیگران درباره من به تو گفتند؟» ۳۵ پلاتو پاسخ داد، «مگر من یهودی هستم؟ تبار خودت و موبدسالاران، تو را به من واگذار کردند. چه کرده ای؟» ۳۶ یسو پاسخ داد، «پادشاهی من از این جهان نیست، اگر پادشاهی من از این جهان بود، بندگانم می جنگیدند تا من به یهودیان در سپرده نگردم. هم اکنون هرچند، پادشاهی من اینجا نیست.»

۳۷ سپس پلاتو بدو گفت، «پس تو پادشاهی!» یسو پاسخ داد، «تو می گویی که پادشاه هستم. من از این روی زاده شده ام، و از این روی به جهان آمده ام، تا راستی را گواه دهم. هرکه از راستی است آوای مرا می شنود.» ۳۸ پلاتو می گوید، «راستی چیست؟» و این را گفته، باز به نزد یهودیان برون می رود و بدیشان می گوید، «در او هیچ بزه نیافتم. ۳۹ بیک شما را آیینی است، که در پسخ کسی را برایتان آزاد کنم؛ از این روی آیا خواهانید که پادشاه یهودیان را بر شما آزاد کنم؟» ۴۰ پس باز فریاد سرکشیدند و می گفتند، «او را نه، و نکه باراباس را!» باراباس که راهزنی بود.

۱ پس آنگاه پیلاتو یسورا بگرفت و تازیانه زد. ۲ و سربازان، تاجی از خارها به هم پیچیده، بر سر او نهادند، و جامه ارغوانی بر او پوشانیدند. ۳ و به نزدش روانه شده و می گفتند، «زهی، پادشاه یهودیان!» و او را کشیده می زدند. ۴ و پیلاتو دگر بار برون آمده، و بدیشان می گوید، «اینک، او را به نزدتان برون می آورم، تا بدانید که در او هیچ بزهی نمی یابم.» ۵ آنگاه یسو تاج خار و جامه ارغوانی پوشیده، به بیرون فرا آمد. و پیلاتو بدانها می گوید، «بنگر این آدمی را!» ۶ پس چون موبدسالاران و افسران او را دیدند، فریاد سرکشیده می گفتند، «چلیپ آویزش کن! چلیپ آویزش کن!» پیلاتو بدیشان می گوید، «خودتان او را ببرید و چلیپ آویز کنید، زیرا من در او هیچ بزهی نمی یابم.» ۷ یهودیان بدو پاسخ دادند، «ما دینکردی داریم، و به فراخور آن دینکرد، مردن بایسته او است، زیرا که خود را پسر خدا ساخته است.»

۸ پس پیلاتو چون این سخن بشنید، بیشتر هراسان شد. ۹ و باز به درون کاخ رفته، و به یسو می گوید، «کجایی هستی؟» بیک یسو بدو پاسخی نداد. ۱۰ پس پیلاتو بدو می گوید، «با من سخن نمیگویی؟ آیا نمی دانی توانکاری دارم که تو را آزاد کنم، و توانکاری دارم که تو را چلیپ آویز کنم؟» ۱۱ یسو بدو پاسخ گفت، «**بر من هیچ توانکاری نمی داشتی؛ اگر از بالا به تو داده نشده بود. از این روی آن کس که مرا به تو وا گذاشت، گناه بزرگتری دارد.**» ۱۲ از پس این، پیلاتو در پی آزاد کردن او بود، بیک یهودیان فریاد زده، می گفتند، «اگر او را آزاد کنی، دوست کیسر نیستی. هرکه خود را پادشاه سازد، کیسر را پاد می گوید.»

۱۳ سپس چون پیلاتو این سخنان را بشنید، یسو را برون آورد، و خود در جایگاهی که سنگفرش، و

به هبری گاباتا، خوانده می شد، بر تختگاه بنشست. ۱۴ اینگاه روز آمایش پسخ بود؛ نزدیک به هنگامه ششم بود. و او به یهودیان می گوید، «بنگر پادشاه شما را!» ۱۵ پس فریاد سر کشیدند، «به دور باد! به دور باد! چلیپ آویزش کن!» پیلاتو به آنها می گوید، «پادشاهتان را چلیپ آویز کنم؟» موبدسالاران پاسخ دادند، «پادشاهی نداریم، مگر کیسر.» ۱۶ پس آنگاه او را به آنها واسپرد، تا چلیپ آویز گردد. بدین روی یسو را بردند. ۱۷ و او چلیپای خویش بر دوش، بدان جا که "کاسه سر"، و به هبری گلگوتا، خوانده می شود رفت. ۱۸ آنجا او را، با دو تن دیگر، در این سوی و آن سوی، و یسو در میان، چلیپ آویز کردند. ۱۹ آنگاه پیلاتو سرنویسی نوشت و بر چلیپا نهاد. و نوشته شده بود، "یسوی نازری، پادشاه یهودیان." ۲۰ پس بسیاری از یهودیان این سرنویس را خواندند، زیرا جایگاهی که یسو در آن چلیپ آویز گشت به شهر نزدیک بود، و به هبری، رومی و یونانی نوشته شده بود. ۲۱ از این روی موبدسالاران یهودیان به پیلاتو می گفتند، «منویس پادشاه یهودیان، ونکه او این را گفته که پادشاه یهودیان هستم.» ۲۲ پیلاتو پاسخ داد، «آنچه نوشتم، نوشتم.»

۲۳ آنگاه سربازان، هنگامی که یسو را چلیپ آویز کردند، جامگان او بستاندند و به چهار بخش کردند، هر سرباز یک بخش، و پیراهنش را نیز. بیک آن پیراهن بی درز بود و از بالا یک پارچه بافته شده بود. ۲۴ از این روی به یگدگر گفتند، این را پاره نکنیم، ونکه بهر آن بخت آزمایی کنیم که از آن چه کسی شود. تا آن نوشتار برآورده گردد که گفت، "جامگان مرا میانشان بخش کردند، و بهر پیراهنم بخت آزمایی افکندند." از این روی آن سربازان هرآینه همین ها را به انجام آوردند. ۲۵ بیک برکنار چلیپای یسو، مادر او، و

می گوید، "بر آن کس که سپوختند، خواهند نگرست."

گورسپاری یسو

۳۸ از پس اینها، یوسف آریماتی، که شاگرد یسو بود، گرچه از ترس یهودیان پنهان داشته بود، از پیلاتو درخواست کرد که کالبد یسو را برگیرد؛ و پیلاتو روا داشت. پس آمده و پیکر او را برگرفت. ۳۹ و نیکودموس، که پیشتر شبانگاه به نزد او آمده بود، نیز آمد، و آمیخته ای از مُر و داربو، به سنگینی یکصد لیتر، بیاورد. ۴۰ پس پیکر یسو را ستاندند و آن را در پارچه کتان به همراه بوی افزار چنان که آیین به گور سپردن یهودیان است، پیچیدند. ۴۱ اینگاه در آن جایگاه که او چلیپ آویز گشته بود، بستانی بود، و اندر آن بستان گوری نو، که هنوز در آن کسی نهاده نشده بود. ۴۲ پس همانجا، به شوند روز آمایش یهودیان، چون آن گور نزدیک بود، یسو را گذاردند.

یوهان ۲۰

رستاخیز

۱ اینگاه در نخستین روز هفته، مریم مگدالین بامدادان، چنان که هنوز تاریک بود، به آرامگاه می آید، و می بیند که سنگ از گور برداشته شده است. ۲ پس دوان شده و به نزد سیمون پترو و آن شاگرد دیگر که یسو دوست می داشت، می رود، و بدیشان می گوید، «خداوندگار را از گور برون آورده اند، و نمی دانیم او را کجا گذارده اند.» ۳ پس پترو با آن شاگرد دیگر برون شده، و به سوی آرامگاه راهی شدند. ۴ و آن دو همراه هم دوان گشتند، با این همه آن شاگرد دیگر، از پترو تندتر به پیش دوید و نخست به آرامگاه رسید. ۵ و خم گردیده می بیند که پارچه های کتان آنجا افتاده اند، ارچه او به آرامگاه درون نمی گردد. ۶ سپس

خواهر مادرش، مریم همسر کلوپاس، و مریم مگدالین ایستاده بودند. ۲۶ پس یسو چون مادر و آن شاگرد را که دوست می داشت در کنار او ایستاده دید، به مادر می گوید، «**بانو، اینک او پسر تو.**» ۲۷ سپس به آن شاگرد می گوید، «**اینک او مادر تو.**» و از پس آن هنگامه، آن شاگرد او را به خانمان خود برد.

فرجام یافت

۲۸ از پس این، یسو آگاه از آنکه همانگاه همه چیز به انجام رسیده است، برای آنکه نوشتار برآورده گردد، می گوید، «**تشنه ام.**» ۲۹ سبوی پر از باده ترشیده در آنجا گذارده شده بود. پس اسپنجی پر از باده ترش بر شاخه ای از اشنان گذاشته، پیش دهان او بردند. ۳۰ پس یسو هنگامی که آن باده ترش را دریافت، گفت، «**به فرجام رسید.**» و سر فرود آورده، روان بسپرد.

نیزه زدن به پهلوی یسو

۳۱ سپس یهودیان، چون روز آمایش بود، تا مبدا که کالبدها در سبات بر چلیپا بماند، (چون آن سبات روز بزرگی بود)، از پیلاتو درخواست کردند که پاهای آنها شکسته و از آنجا زدوده شوند. ۳۲ پس سربازان آمدند، و همانا پاهای آن نخستین و آن دیگری را که با او چلیپ آویز شده بود، شکستند؛ ۳۳ هرچند آنگاه که به یسو رسیدند، چون بدیدند که او از پیشتر مرده است، پاهای او را نشکستند. ۳۴ و نکه یکی از سربازان نیزه ای به پهلوی او فرو برد و در هماندم خون و آب برون تراوید. ۳۵ و همانکس که دیده است گواه می دهد، و گواه او راست است. و او می داند که راستی را می گوید، تا شما نیز باور آورید. ۳۶ همانا چنین شد که نوشتار برآورده گردد، "هیچ استخوانی از او شکسته نخواهد شد." ۳۷ و باز، نوشتار دیگری

سیمون پترو نیز از پی او می‌رسد، و به آرامگاه درون گشته و می‌بیند که پارچه‌های کتان آنجا افتاده اند. ۷ و دستاری که بر سر او بود، با پارچه‌های کتان گذارده نشده است، ونکه در جایی جداگانه پیچیده شده بود. ۸ پس آنگاه آن شاگرد دیگر، همان که نخست به آرامگاه رسیده بود نیز به درون آمد، و دید و باور آورد. ۹ چرا آنها هنوز بر نوشتار پی نبرده بودند، که او بایست از مردگان برخیزد.

یسو بر مریم مگدالین نمایان می‌گردد

۱۰ پس شاگردان دگرباره به خانه‌های خویش روانه شدند.

۱۱ بیک مریم، در برون آرامگاه ایستاده بود و می‌گریست. و همانگونه گریان، سر به زیر به درون آرامگاه نگر کرد، ۱۲ و در جایگاهی که یسو نهاده شده بود، دو فرشته سپیدپوش را، یکی در جای سر و یکی را در جای پاهای او دید. ۱۳ و آنها بدو می‌گویند، «ای زن، چرا گریانی؟» به آنها می‌گوید، «چون خداوندگار مرا برداشته اند، و نمی‌دانم که او را کجا بنهاده اند.» ۱۴ چون اینها را گفت، به واپس گردیده، و یسو را می‌بیند که آنجا ایستاده، با این همه نشناخته بود که او یسو است. ۱۵ یسو بدو می‌گوید، «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جوی؟» او می‌پندارد که آن کس باغبان است، بدو می‌گوید، «سرورم، اگر تو او را برده‌ای، مرا بگوی که او را کجا نهاده‌ای، و من او را بر خواهم گرفت.» ۱۶ و یسو بدو می‌گوید، «مریم!» پس او روی برگردانیده به هبری بدو می‌گوید، «ربونی!» (که به "استاد" گفته می‌شود). ۱۷ یسو بدو می‌گوید، «بر من میاویز، زیرا که هنوز به نزد پدر فراز نرفته‌ام، بیک به نزد برادرانم برو و بدیشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما فراز می‌روم.» ۱۸ مریم مگدالین روانه گشته

و شاگردان را آگهی می‌آورد، «خداوندگار را دیده‌ام.» و هر آنچه یسو بدو گفته بود، بدانها بازگفت.

یسو بر شاگردان نمایان می‌گردد

۱۹ در همان روز، نخستین روز هفته، دیر هنگام بود، و درها بسته شده بودند. و یسو، به جایگاهی که شاگردان از ترس یهودیان بودند، آمد و در آن میان ایستاد، و به آنها گفت، «آرامش بر شما!» ۲۰ و این را گفته، و دستان خود و پهلوی خویش بر آنان نمایاند. پس شاگردان چون خداوندگار را دیدند شادمان گشتند. ۲۱ آنگاه یسو باز بدیشان گفت، «آرامش بر شما، همان گونه که پدر مرا فرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» ۲۲ و این را گفته، بر آنان دمید، و می‌گوید، «سپنتا روان را پذیرا گردید. ۲۳ اگر از گناهان کسی گذشت کنید، بر آنان گذشت شده است، و اگر آن را از کسی دریغ دارید، دریغ نگاه داشته شده است.»

توماس می‌بیند و باور می‌کند

۲۴ هرچند که توماس، یکی از آن دوازده، که همزاد خوانده می‌شد، در هنگامی که یسو آمد به همراه آنان نبود. ۲۵ از این روی شاگردان دیگر بدو می‌گفتند، «خداوندگار را دیده‌ایم!» او هرچند، به آنها گفت، «هرگز باور نکنم، مگر آنکه در دستان او نگاره میخ‌ها را ببینم، و انگشتم را در جای میخ‌ها گذارم، و دستم را در پهلویش جای دهم.» ۲۶ پس از هشت روز، شاگردان او دگرباره در اندرون بودند و توماس با آنها. یسو هنگامی که درها بسته شده بودند فرا آمده؛ و در آن میان ایستاد و گفت، «آرامش بر شما!» ۲۷ از پس آن به توماس می‌گوید، «انگشتت را اینجا بیاور، و دستان مرا ببین؛ و دستت را بیاور، و در پهلوی من جای بده؛ بی باور نه، ونکه باورمند باش.» ۲۸ توماس پاسخ داد و بدو گفت، «ای خداوندگار من

و ای خدای من! « ۲۹ یسو بدو می گوید، «چون مرا دیده ای، باور آورده ای. همایون آن کسان که ندیدند، و باور آوردند.»

این مژده نیکو از بهر چه نوشته شد

۳۰ و آنگاه یسو هرآینه نشانه های بسیار در برابر چشم شاگردانش به انجام رسانید، که در این نسک نوشته نشده اند؛ ۳۱ اینها هرچند نگاشته شده تا که باور آورید یسو همان مسیحا، پسر خدا است، و تا باور آورده، در نام او زندگی داشته باشید.

یوهان ۲۱

یسو در تیریه بر شاگردان نمایان می گردد

۱ از پس اینها، یسو دگر باره خود را در تیریه بر شاگردان نمایان ساخت، و این چنین نمایان گشت: ۲ سیمون پترو، و توماس که همزاد خوانده می شد، و ناتانیل از کانای گلیلا، و پسران زبدی، و دو تن دیگر از شاگردان او، با هم بودند. ۳ و سیمون پترو بدیشان گفت، «به ماهی گیری می روم.» و آنها بدو می گویند، «ما نیز با تو روانه می شویم.» برون گشتند و بر کشتی سوار شدند، و در آن شب هیچ نگرفتند.

۴ و چون همانگاه سپیده دم شد، یسو در کرانه دریا ایستاد، اگرچه شاگردان نمی دانستند که آن کس یسو است. ۵ پس یسو به آنها می گوید، «ای بچه ها، چیزی خوردنی ندارید؟» بدو پاسخ دادند، «نه.» ۶ و به آنها گفت، «تور را در کناره راست کشتی افکنید، و خواهید یافت.» پس بیافکندند، و از انباشت ماهیان، درون کشیدنش را توان نمی داشتند. ۷ پس آن شاگرد که یسو او را دوست می داشت به پترو گفت، «خداوندگار است!» از این روی سیمون پترو، چون شنید که خداوندگار است، پیراهن خود به گرد خویش بسته، (چرا که

نیم برهنه بود)، و خود را به دریا افکند. ۸ و دیگر شاگردان با کشتی آمدند، چرا که از خشکی دور نبودند؛ و نکه همانند دویست ارش دورتر، تور ماهیان را می کشیدند. ۹ پس چون بر زمین پای نهادند، دیدند که آتشی زغال افروخته آنجا گذارده شده که ماهی و نان بر آن نهاده شده است. ۱۰ یسو به آنها می گوید، «از آن ماهیان که هم اینک گرفتید بیاورید.» ۱۱ پس سیمون پترو بالا رفت، و تور را به خشکی کشید؛ توری آکنده از ماهی های بزرگ، به شمار یکصد و پنجاه سه، که با اینکه بسیار می بودند، پاره نگشت. ۱۲ یسو به آنان می گوید، «بیاوید، ناشتا کنید.» و هیچ یک از شاگردان دلیری پرسش از او را نمی داشت که، "تو کیستی؟" آگاه شده که او خداوندگار است. ۱۳ و یسو آمده و نان را بر گرفته و به آنها بداد، و ماهی را نیز. ۱۴ اینگاه این سومین باری بود که یسو، از هنگام برخاسته شدن از مردگان، بر شاگردان نمایان گشته بود.

گفتگوی یسو با پترو

۱۵ پس هنگامی که ناشتا کرده بودند، یسو به سیمون پترو می گوید، «سیمون پسر یوهان، آیا مرا بیشتر از اینها مهر می ورزی؟» بدو می گوید، «آری خداوندگارا، تو می دانی که تو را دوست می دارم.» بدو می گوید، «گوسفندان مرا خوراک بده.» ۱۶ باز دوباره بدو می گوید، «سیمون پسر یوهان، مرا مهر می ورزی؟» بدو می گوید، «آری خداوندگارا، تو می دانی که تو را دوست می دارم.» بدو می گوید، «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ سوم بار بدو می گوید، سیمون پسر یوهان، «آیا مرا دوست می داری؟» و چون آن سوم بار بدو گفت «آیا مرا دوست می داری؟» پترو انوده گین شد، و بدو گفت، «خداوندگارا، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می دانی که تو را دوست می دارم.» یسو به او می گوید،

«گوسفندان مرا خوراک بده. ۱۸ براستی، براستی،
به تو می گویم، آنگاه که جوانتر بودی بر گرد خود
می پوشیدی و به هر جا که خواهان بودی می
خرامیدی؛ بیک هنگامی که پیر گردی، دستانت را
دراز خواهی کرد و دیگری بر گرد تو خواهد کرد، و
به جایی که خواهان نیستی خواهد برد.» ۱۹ اینگاه
این را گفت، تا نشانه دهد که او با چه مرگی
خداوند را شکوه خواهد داد. و این را فرموده و بدو
می گوید، «از پی من بیا.»

یسو و آن شاگرد دیگر

۲۰ و پترو برگشته و می بیند آن شاگرد که یسو او
را دوست می داشت، همو که بر سر شام به پهلوی
او لمیده بود، پیرو می آید، و او گفت،
«خداوندگارا، کیست که تو را در می سپارد؟» ۲۱
پس پترو چون او را دید به یسو می گوید،
«خداوندگارا، ونکه او را چه شود؟» ۲۲ یسو بدو
می گوید، «اگر من خواهان ماندن او تا آمدنم
باشم، بر تو چه؟ تو پیرو من بیا.» ۲۳ پس این
گفته در میان برادران بگسترد، که آن شاگرد نمیرد.
یسو هرچند بدو نگفت که نمی میرد، ونکه گفت،
«اگر من خواهان ماندن او تا آمدنم باشم، بر تو
چه؟» ۲۴ این همان شاگرد است که بر اینها گواه
می دهد، و اینها را نوشته است، و می دانیم که گواه
او راست است. ۲۵ و یسو بسیاری دگر نیز به
انجام آورد، که اگر هر یکی از پایه به نوشته بیاید،
می پندارم که خود جهان هم برای گنجاندن نسک
هایی که نگاشته می شدند جای نخواهد داشت.